کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب بیان اجمالی از شرح حال ش. نعمة الدوله - رساله برزخیه

مؤلف میرزا ابو نعمت اللهی کرمانی - ش. نعمة الدوله

موضوع

شماره اختصاص (۱۳۲) از کتب (خطی) اهدائی

تیمسار سرلشکر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب

۴۴۴۹۶

۵۲۹۰

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

خطی اهدائی

۱۳۲

۷۴۸۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب بیان اجمالی از شرح حال شاه نعمة الله ولی - رساله برزخیه

مؤلف میرزا [illegible] نعمت اللهی کرمانی - شاه نعمة الله ولی

موضوع

شماره اختصاصی (۱۳۲) از کتب (خطی) اهدائی

تیمسار سرلشگر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب

۴۴۴۹۶

۵۲۹۰

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

خطی اهدائی

۱۳۲

٢٠٣٤

از کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورای ملی

بیان اجمالی از شرح احوال مهر سپهر ولایت و ماه آسمان جلالت سلطان
بارگاه شرف و کرامت پیشوای نقبا و معارف شعار مقتدای اولیا و سرآمد اهل دثار
قبله اصحاب علم و عرفان قدوه ارباب تحقیق و ایقان کاشف اسرار ازلی

سید نور الدین شاه نعمت الله ولی قدس سره

که باطن خجسته میامنش مطرح اشعه لمعات فیوضات الهی و ضمیر الهام
پذیرش منبع انوار حقایق نامتناهی بود

ای خاک درت قبله آمال همه
از کعبه کوی توست اقبال همه

عظم شان و علو مکان آن سرور اهل حال
و مرجع اصحاب کمال زیاده از آنست که شمه از آن بتحریر و بیان آید ولی
محض تیمن و کلی اطلاع و نزهت ناظران اجمالی از آن بر نمونه از تفصیل متواتر به
از کتب فضلای مورخین بر سبیل ایجاز
مینگارد

مسقط الراس و مولد آن صف آرای طریقت و صدر نشین ایوان حقیقت
شهر حلب است و مزار متبرکه اجداد عالی تبارش در آن دیار معروف و
مشهور است چنانکه خود آنجناب فرموده

من مجاور حلبیا و از خاک فارس
جد من آنجم در شهر حلب
نعمت الله نور دین دارد لقب
نور دین از نعمت الهی طلب

ولادت باسعادت آنحضرت

نعمت الله بن عبد الله بن محمد بن عبد الله الحسینی روز بیست و دویم شهر رجب
سنه ثلاثین و سبعمائه است
منقول است که آنحضرت را
در سه سالگی کشف اسرار حاصل بود چنانچه این دو بیت را در تبیین این مقام فرموده

مرا علمی که اندر سینه دادند
عجب علمی ولی درسی ندادند
به سه ساله مرا تعلیم کردند
و شیخ حله را درسی ندادند

وقتی که سن شریفش بچهار سال و نیم رسیده بود شخصی قصه دندان کندن
سید التابعین اویس قرنی را در موافقت دندان مبارک حضرت نبی
خدا صلی الله علیه و اله و سلم در غزوه که از سنگ مخالفان آزار یافته بود در
حضور والد بزرگوارش مذکور ساخت آنجناب حاضر بود بخاطر گذرانید
که خداوند سعد اویس را باین امر تکلیف نفرموده بود چرا این آزار بر خود پسندید همان
شب در واقعه نور پاک آن سرخیل ارباب یقین را دیده بیان حال مضمون

ابیات سلام بر ایشان میخوانند ای دردریای دین بحر صفا من بعشق حضرت حیدر شما
درد فاسی و دوده زان طمع کندم از دنیا و عقبی بی فرع عاشق صادق بعشق
روی یار گرگشته خود سلام از او معذور دار مقدمات علوم را نزد سید رکن
الدین شیرازی تحصیل نمود و علوم فقه و تفاسیر و بعد عرفات از سید شمس الدین
مکی اخذ نمود تا آنجا که سن شریفش به بیست و چهار سال رسید یک لحظه از
سعی در مطالعه و مباحثه نیاسوده تا کلی منازل علوم رسمیه فرمود علوم معنویه هم
بر ضمیرش منکشف گردید همان اوقات این غزل را فرموده‌اند

علم ام الکتاب حاصل ماست — لوح محفوظ حافظ دل ماست
آنچه بحر محیط خوانندش — نزد ما آن سراب ساحل ماست
این حقیقت که مشکل همه اوست — نکته‌ای حل و حل مشکل ماست
منزلگه هر حی در ما — منزلی چند از منازل ماست
اسم اعظم که صورتش دانیم — جمع معنی صفت هیکل ماست
عشق او قاتل است و ما مقتول — جان عالم فدای قاتل ماست
نعمت الله که باشد او واصل
طلبش کن ز ما که واصل ماست

در طلب علوم معنویه و الهامیه و معرفت و حقیقت مرکب شوق
زیرپا نهاد قدم صدق در وادی سیر و سلوک و طریق تحقیق
نهاده ذوق عالم نیستی بر هستیش غالب گردید دائم همت نهمه بالا هستی دو
کون پشت پای نیستی بر عالم هستی نهاده هفت سال با یک نمد بسر برد
این غزل را در آن اوقات فرموده

ما آینه در نمد کشیدیم — دامن ز خودی بخود کشیدیم
پرکار صفت بگرد نقطه — خطی بسر یکی بر کشیدیم
دردی است که کس نمیتواند گفت — آن رنج که ما ز خود کشیدیم
بگذشتیم حباب و غرقه گشتیم — وحدت بسعی احد کشیدیم
ساقی روان نعمت الله
هر دم جامی دو صد کشیدیم

بعد از دوازده سال که دست ارادت بدامن سید محمد از عرفای عالیمقدار
بود نه سر بدشت و کوه و صحرا نهاد آتش عشق حقیقی از دلش شعله ور گشته
برق صفت هر لحظه وادی طی میکرد تا بقله کوه دماوند رفته بر سر چاه گوراد
احمر که بیابان مکان رسیده بود دو اربعین در عبادت اشتغال ورزید
در فصل زمستان بعبادت پروردگار عالمیان قیام نمود و هر شام برف افطار
میفرمود بعد از دو اربعین باین اسم متوجه همدان شد در کوه الوند تنها

بعد از آنکه در ریاضت اربعینات بکبار رسید و بار جمال الغیب محتجب شده است
بابا حاجی محمد صاحب در این کوه شرف خدمت آن مظهر لطف الله را
دریافت چندوقتی در خادمی آنحضرت بسر برد اتفاقا روزی آن سلطان
سالکین از آن کوه بجائی میرفت بابا حاجی محمد در خدمت ایشان بود حضرت کرامت
منقبت در محل از عرض سلام بابا فرمودند اینجا باش تا ما رفته باز آئیم بی دوام ایشان
رفته بعد از چهل روز مراجعت بجانب بابا نمودند بابا را در همان مکان
ایستاده دیدند دست مرحمت بر پشت او نهاده بنظر عنایت نوازش فرمودند
گفتند ما روزی چند حسب التقدیر درین کوه ساکن میباشیم دل ما در هوای
الوند است در سر زلف یار بند است بعد از این ملاقات شما با ما در
ماهان کرمان روی خواهد داد و از نظر بابا غایب گشتند مدتی در کوه الوند مقیم
از صحبت رجال الله مقصود شان حاصل عزیمت سفرهای دیگر نموده تا بعد از مدت
سی سال که گذر ایشان بکرمان افتاد و در ماهان رحل اقامت انداختند
بابا حاجی محمد صاحب بشرف آستان بوسی مشرف گشته بیکبار دیمان گفت
عرض کردند توشی عجیبی آمده است و اینجا شرف ملازمت دارد
حضرت فرمودند جای قوش بالای درخت است چون بابا این سخن را از زبان ایشان
شنید در قریه فروتن درب دروازه مسجد جامع چناری سر بفلک کشیده بود

بعد بابا بالای آن درخت رفته اربعین بسر برد هر شب برگ از آن درخت افطار نمود
بعد از اربعین پائین آمد متوجه آستانه ماهان شد حالات عرض کرد بابا باز
امر است بابا را طلبیده این غزل را فرمودند

مرغ دل در دام زلف دلبری افتاد باز — عشق جانان خاک ما بر باد خواهد داد باز
روی دل بر درگه سلطان نخواهیم داده ایم — آمده بر درگه شه بنده آزاد باز
زاهد خلوت نشین از خانمان دل برگرفت — مجلس مستانه در کوی مغان بنهاد باز
توبه بشکستیم و دیگر در شراب افتاده ایم — هرکه آمد سوی ما مانند ما افتاد باز
آب چشم ما چو دجله میرود هر روز و شب — شاید ار معمور سازد دجله بغداد باز
خوش گدائی از گدایان نعمت الله یافتیم
تا در میخانه را بر روی ما بگشاد باز

این حضرت آقات ماچناری که بابا در آنجا مدفون و بابا با کلاه دراز مشهور است
باد حواله فرمودند هر که او در سایه فرهما ماوا گرفت گرچه گنجی نیز بود شهباز گنج و عافیت
بر ضمیر منیر اصحاب معرفت و ایقان مستور نماند
در ایامی حالت سلطان ولایت رستگار از کوه الوند بزیر آمد متوجه زیارت
عتبات عالیات شد چون بحوالی حله رسید در گذرگاهی نزول فرمودند چند
لب تشنگان [illegible] بچاه حفر میکردند غیر آب شور بکام ایشان نمیرسید

چاهی حفر نموده بقدرت کامله ایزدی آب شیرین خوشگوار از آن چاه ظاهر گردید تا حال
اهل بادیه و زوار از آن منتفع میشوند و بچاه نعمت الله مشهور است
سرچشمه اش زبحر روان ولایت است   چونکه بارض کربلا رسید بشرف
زیارت شاه شهدا علیه صلوات الله الملک الاعلی مشرف شده شرایط طواف
بتقدیم رسانیده با آب فرات وضو ساخته و با یک وضو چهل روز در چله نشستن
در خاک پاک آن مکان بسر برده هر شب بقدری از خاک مطهر کربلا افطار مینمود
بعد از آن متوجه بغداد و شرف زیارت امامین همامین موسی الکاظم و محمد الجواد
علیهما الصلوة والسلام حاصل نموده از آنجا متوجه نجف اشرف شده بعد
از وصول بدان روضه عرش درجه شرف طواف دریافته جبین اخلاص
بر خاک آستان جهانیان اساس نهاده مشام جان بنکهت تراب عنبر
سرشت درگاه ابوتراب معطر ساخته قصاید غرا در مناقب حضرت
غالب کل غالب و مطلوب کل طالب علی بن ابیطالب صلوات الله
وسلامه علیه انشاد نمود   از جمله این قصیده مختصر است

از نور روی اوست که عالم منور است   حسن حسن لطیف چه صاحب نیدر است
سلطان چار بالش و هفت طاق و نه رواق   بر درگه رفیع جلالش چو چاکر است
زوج بتول باب امامین مرتضی   سردار اولیاء و وصی پیمبر است
مسند نشین مجلس ملک سلاطین که   در آرزوی مرتبه و جاه قنبر است
هر ماه ماه نو بجهان مژده میدهد   یعنی فلک ز حلقه بگوشان حیدر است
جوش وجود او بعالم از این سبب   عالم همه ز جود وجودش مصور است
خورشید لمعه ایست ز نور دلش   گر چه لوای حضرت او ماه پیکر است
هر قطره ز بحر محیط ولایتش   صد چشمه حیات و صد حوض کوثر است
نزدیک ما خلیفه برحق امام اوست   مجموع آسمان و زمینش مسخر است
مداح اهل بیت نبی در طریق عشق و شرع   دنیا و آخرت همه او را میسر است
هر مؤمنی که لاف ولای علی زند   توقیع آل آل عبایش مقرر است
با جود دست او چه بود کان مختصر   با همتش محیط سرابی مقرر است
او سایه محزان تو ز نور خداست او   او دیگر است و حالت او نیز دیگر است
طبع لطیف ماست که بحریست بیکران   دایم ز موج شاه پر از در و گوهر است
هر بیت از این قصیده که گفتم بصدق دل   میخوان که هر یکی ز یکی خوبتر است
سید چو دوستدار رسول است و آل او
بر دشمنان دین محمد مظفر است

در آستانه علیه شاه اولیا علیه التحیة والثناء احرام طواف بیت الله
میان جان بسته قدم مبارک در راه بادیه نهاد بر پیشگاه ضمیر منیر ارباب توفیق

و حال روشن است که هر صوفی سالک باشد از کلی رضای خداوند سبحانه و تعالی
مرارت مهاجرت اوطان بر حلاوت مواصلت احبه و اخوان اختیار کرده
و تحمل اخطار اسفار در مقام هول و خطر از بیم جان اندیشه نمود برای اغتنام
فتوحات دنیوی و اخروی شامل حال خیر مآلش گردد پس سلطان سپهر کرامت
چون بحوالی مصر رسیده در موضعی بنظر انورش در آمد عزیمت آن فرموده در
سر چشمه نیل غوطه خورده و غوص دارد در طلب گوهر مقصود و شادی
متوجه گردید بمعموره رسید جماعتی در آن موضع سالک گشته و پریشان احوال
یافت سبب پرسید بعرض رسانیدند که درین حوالی بیشه شیران است
مدتیست که از طعمه خود اهل این دیار نهال همه روزه متفقا بکوه
شهر آیند و چند نفر را صید نموده به بیشه روند حضرت ولایت مرتبت
بعد از وقوف بر آن حال فرموده بعد ازین دست تعدی شیران از اهالی
همگان کوتاه خواهد بود انجماعت را وداع کرده روی براه آورده چون بحوالی
بیشه شیران رسید شیرهائی دید که زهره چرخ از هیبت سر پنجه ایشان دم زدن
نیارستی و اسد آسمان از هیبت ایشان در کنام بام سپهر خزیده کام برداشتن
نتوانستی از روی غضب بایشان نظر انداخت تمامه خود را بر پای آنحضرت
افکندند آن حضرت شیران را نوازش نموده فرمودند که مابعد ازین از شما ظلم و ستم

بر اولیاء این دیار نرسد شیران متابعت فرمان آن صف آرای میدان کرامت را
کرده بعد از آن متعرض مجاوران آن وادی نشدند نه هر آدمی زاده را زده است
و از آدمیزاده هر بیره است اکثر اهالی آن دیار از زحمت آن بلیه خلاص یافتند
خانقاهی باسم آنجناب ساختند از آن زمان تا حال هر که بآنجا برسد
و نام شاه سید نعمت الله مذکور سازد او را تعظیم و رعایتها نمایند
آنحضرت از بیشه شیران گذشته بعد از چند روز بجمعی مردم صحرانشین رسیده
احوال سرچشمه نیل پرسید گفتند برما معلوم نیست اینقدر رسیده ایم که ازین منزل
بالاتر راه آمد و شد نیست و هر که رفت باز نیامد آنحضرت فرمود شما ازین کلام
ما بر حسب اشارات متوجه این راه شده ایم و از همین راه بازگشت خواهیم کرد
قدم توکل در راه نهاد و هر روز و شب راه بسیار طی میفرمود صورتهای
عجیب میدید و صوتهای خوش میشنید بعضی از فرق حیوانات بر خورد
با هر طایفه بزبان ایشان تکلم میکرد و مشکلات ایشان را حل مینمود تا بجائی
رسیده که بستانهای لطیف و درختان میوه دار و بلبلان و قمریان
و طوطیان خوش آواز نغمه پرداز بلحنهای خوش در ذکر خالق بی نیاز بوده
و بمضمون این بیت را با دو شاد میگفتند آمدی از مقدمت دل را
نزاده دیگر است   خیر مقدم شاه درویشان صفائی دیگر است

چند روز با مجاوران آن مکان بهشت نشان معاشر بود روزی گوشه اختیار
نموده سر بجیب تفکر فرو برده در صنع صانع نگران و حیران بود خواب بر او غلبه
کرد و در عالم خواب جد بزرگوار خود اسد الله الغالب امام المشارق و
المغارب علی بن ابیطالب علیه الصلوة و السلام را در بالین خود دید
سلام کرد و از آنحضرت جواب با رحمت آمیز شنید فرمودند ای فرزند میدانی
اینجا چه مقام است توجه مقصود داری عرض کرد آرزومندم لطف بی
غایت و کرم بی‌نهایت شامل حال این ذره بی‌مقدار گردیده برادر سرچشمه
رهنمونی آگاهی رسید حضرت سلطان سریر ولایت فرمودند جویبار بهشت
سرچشمه این رود است و این رود از جداول بهشت عنبر سرشت جاری
میگردد و آنگاه فرمودند الغرض پای بر پشت پای من دار و دیده بر هم گذار
چنین چنین کردند بعد از لحظه فرمودند دیده بگشا آنچه بجای آن بودی ببین چون چشم باز کرد
خود را بر کنار جویبار مقصود یافت شکر معبود حقیقی بجای آورد از آنحضرت
ساقی کوثر التماس مجاورت آن منزل نمود فرمودند هنوز ترا وقت مجاورت
آن منزل نرسیده بعد از آنکه آنچه باید از تو بظهور برای رسید جای تو در
اینجا خواهد بود نعمت الله رسید تا جانت در تجرد خانه ادیسا رسید
امام کی تورا بهمان منزل عزیمت اینجا را انعام بتو جباری و دوری کلام

ملا را با ایشان نزدیک گردانیده از نظر غایب شدند آنگه مجموع خود
از نظرم غایب شد برسان بار خدایا منش بار دیگر حضرت شاه نور
الدین نعمت الله را این سلسله تنها با تعب و مشقت طی نموده بود باز که وقت قطع
کنم بجای که عزیمت این سفر نموده بود رسید چون بمصر آمد بمغاره که الکنون بمغاره
نعمت الله مشهور است نزول نموده در این مغاره مجذوبی بود بابا حاجی علی نام
همیشه در پیش آتش میسوخت و خوارق عادات غریبه از او بظهور میرسید خلایق
مصر باو اعتقاد عظیم داشتند آنحضرت متوجه حال آن درویش شدند
چنین توجه باو داشته شد درویش را بیهوش افتاد و آتش او خاکستر شد
پس از زمانی درویش بهوش آمده سر بر خط ارادت آنحضرت نهاد کسی از این
منزل بیرون رفته در جای دیگر مجاور شد در این ایام در مصر توقف
داشتند بعرض این حضرت خاص و عام رسید یکی از درویشان بچهل
مغز بادام اربعینی برآورده آنحضرت گفتند اربعین زنانه کدام است مردانه
کدام آنحضرت فرمودند زنانه آن است که بچند مغز بادام قوت لایموت اربعین را
بپایان برسانند مردانه آن است که هر روز روزه دارد و هر شب وقت افطار
یک گوسفند مع مصالح اکل نماید و بوضوی صبح روز اول اربعین ختم
تا روز چهلم بهمان وضو فرایض و سنن ادا نماید فقرا تعجب کردند و گفتند

آیا کسی پیش این نوع اربعین با تمام رسانده آنحضرت فی الحال از مجلس برخواستند بسم الله الرحمن الرحیم
گفته اربعین را بطوری که گفته بود ادا نمودند چون از آن اربعین بیرون آمدند حلاج فی
مصر بشرف حضور مشرف یاب شدند حضرت وی سه بار آو بهم جهت از دیاد جمعیت
فاتحه خواندند دعا فرمودند تجدید وضوی نمایم و از این تعلیم جماعت غایب شد
بعد از آنکه این بی‌خبری از ارباب حال از این مغاره غایب شدند مریدان و دوران وی در
همانطور بار او تا ایشان سلوک مینمودند و در آخر حالی مغاره را حب الله شاه
آنحضرت بابا حاجی لطف الله رجوع گشت و شاه الیه در آن مکان بتلقین ذکر و
کسوت فقر با کسان مصر و سایر بلاد اطراف قیام داشت تا مدت عمرش بهشتاد و پنج
سال رسیده برحمت ایزدی واصل گردید منقولست حضرت قدس سره منقبت
در کنار رود نیل با سید حسین اخلاطی اتفاق صحبت افتاد در آن ایام در پای اهرام ع
قاسم انوار در جناب خواجه ضیاء الدین ترک و مولانا شرف الدین یزدی
و پیر تاج با آنحضرت رفیق طریق بودند چون بنواحی منزل سید حسین اخلاطی
رسیدند سید مذکور گشته خالان را فرمود آنحضرت و همراهان را در صفه
در نزدیک محل نشستن بود او را دعا … سید حسین قبل از ملاقات خود ایشان نقل کرده
ایشان فرستاد حضرت تحقیق منقبت بجای گفته شد از آن منزل ایشان تعجب کرد اولی
و برخواسته با رفقا بجای دیگر رفتند در آن وقت ایشان صحنه فرد و اهر همه در

همه در تعجب شدند بعد از آن سید حسین از خلوت بیرون آمد با آنحضرت معانقه نمود
یاران را نیز دریافت سید حسین بحضرت گرامت مرتبت گفتند میخواهیم از
بیان حالات مستفیض شویم آنحضرت فرمودند شما از علوم غریبه مانند کیمیا و لیمیا
و سیمیا اطلاع دارید لکن مدعای ما کیمیای فقر محمدی است جان سید شد
بهر جیحون سیم اغنیا اگه نیند از عمل کیمیای فقر روز دیگر آنحضرت یاران را وداع
نموده متوجه مکه معظمه شدند بعد از قطع چند منزل حقه سربسته
بر درویش داده بخدمت سید حسین فرستاد سید سر حقه را گشتیم قدری
پنبه و قدری آتش در میان پنبه در اندرون حقه یافت تعجب نمود گفت دریغ
در صحبت نعمت الله را در نیافتم در درویش حقه آورد را گفت سید حسین مرد
درین بالا بخاطر کرد رسانید کاش حضرت شاه نعمت الله روزی چند در
صحبت سید حسین توقف نموده تا از علم و عمل کیمیا بهره یابد که از
صحبت فقر و فاقه خلاص میگشتیم چون بخدمت آنحضرت رسید بخیمه
خیال درگهم بود بیران پدید گردد و آنکه آن مکشوف نمود پاره سنگ از زمین برداشته
بوی داد از جهت این سنگ را بنظر جوهری برسان قیمتش را معلوم کرده
بیاور درویش آن سنگ را نزد جوهری برد جوهری پاره لعل دید
درویش از آن دیر بود قیمت آن را هزار درم گفت درویش سنگ را

گرفته خدمت حضرت شاه آورد آنحضرت فرمود از آن صلاحیه نمی‌بینم ساخت در
درویش را قطره چشانید و این ابیات را فرمود   ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم
هر درد را بگوشه چشمی دوا کنیم   در حبس صورتیم چنین شاد خرمیم
بنگر که در سراچه معنی چها کنیم   رندان لاابالی مستان دردخوار
هشیار را بمجلس خود کی رها کنیم   موج محیط و گوهر دریای عزتیم
ما میل دل بآب و گل آخر چرا کنیم   ما را نفس چو از دم عشق است لاجرم
بیگانه را بیک نفسی آشنا کنیم   از خود درآ و در صف اصحاب ما خرام
تا سیدانه روی دلت با خدا کنیم   دران هنگام حضرت سیادت منقبت
از مصر توجه مکه معظمه شد چون بگنبد ذات الارض رسید صحبت ایشان
با چهل تنان اتفاق افتاد یک تن غایب گشته و قدحی شربت بدست
گرفته آورد هر یک را از آن قدح جرعه‌ای چشانید و سر نعلین بر عضوی از
اعضای ایشان میزد چون نوبت بآنحضرت رسید جرعه شربت را الهام فرمود
ای نعمت الله این نعلین بر سر تو خواهد بود قدم او از دنیا منقطع شده بر حسب تقدیر
الهی باید ضمیر الله از دامن تو برخیزد لیکن وقت نوبت نوازش این نعلین بر تو
خواهد رسید بعد از وداع چهل تنان و طی مراحل و منازل بوصال کعبه
مقصود رسید و بشرف حضور مطلع الانوار شیخ عبدالله یافعی مشرف گردید

گردید آن جناب بعد از تحمل رنجهای گوناگون بشرف وصال کعبه مراد رسید و از
زلال چشمه زمزم مقصود سیراب گردید و از جام قبله اجابت بلبنات
و مقام ابراهیم شراب ناب اسرار قرب و الفت و من دخله
کان امنا در کشید و لباس ناس نظرا الی الکعبة
در پوشیده خرقه هستی بر دو کون را از کهن بیرون کرد و الدنیا حرام
علی اهل الاخرة و الاخرة حرام علی اهل الدنیا
و هما حرامان علی اهل الله خلیلانه ردای شوق بر دوش
عالمانه از زمین العلمین صفین عبور فرموده عارفانه بر عرفات معرفت وقوف
کرده صوفیانه بمعنی صفای منی و مروه قلب بهم دست بر حلقه توکل نهاد
و چون شرایط طواف بتقدیم رسانید صحبت ایشان با شیخ عبدالله یافعی اتفاق
افتاد و این پیر طریقت را بارشاد طالبان مشغول یافت از استماع سخنان
جان بخش و مضامین کلام با نظام آن شیخ بزرگوار احوال او اطلاع یافته
هفت سال مریدانه در صحبت شیخ سلوک مینمود گاه بزبان گوهرفشان این را
میفرمود   شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد   که هفت سال بجان خدمت
شعیب کند   و در مدت مصاحبت با شیخ عبدالله گاه او را در اوقات
این ابیات را بزبان ولایت ترجمان بیان فرمود   شیخ ما بود در حرم محرم

قطب وقت یگانه عالم   از دمش مرده میشدی زنده   نفسش همچو عیسی مریم

بصفات قدیم حق موصوف   هفت دریا به پیش او شبنم

شرح اسما بذوق خویش خواند   عارف اسم اعظم اعظم

بو سلطان اولیای جهان   روح قدس و سلامش همدم

سینه اش بود مخزن اسرار   در دلش بود گنج حق مدغم

نعمة الله مرید حضرت اوست   شیخ عبدالله است او فافهم

بعد از هفت سال در خدمت شیخ عبدالله یافعی الجناب سلام وداع نموده
طی مراحل و منازل میکرد تا دار السلطنه سمرقند سلام از یمن اقدام میمنت انجام
رشک روضه رضوان ساخت چون خبر در دولت مهر سپهر کرامت سلطان
صاحبقران امیر گیتی ستان امیر تیمور انار الله برهانه رسید که از مخصوصان
خدمت آنحضرت فرستاده پیغام داد که شما بجانب ما تشریف ارزانی فرمایند
یا ما سلام پی بیایی زیارت به یافت خدمت طلب میفرمایید آنحضرت فرمود
شایسته آنست که ما شاه بر حسب سنت سنیه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم عمل نمائیم و دیگر فرمود که زحمت به امیر است که در دیدار
پیش ما فرستاده رحمت و هوا با الجناب سلام در خدمت امیر رسانند
لیکن بادشاه عالیهمت فیض خدمت آنحضرت کرامت منزلت سلام را فتح

دریافته بعد از درک شرف مجالست در مراجعت بمنزل آنحضرت سلام الضیا
دعوت فرمود خواص ارباب فضل و کمال سلام نیز حضار نمود آنحضرت
این ابیات سلام در دعوت امیر بیان نموده اند

نعمت الله سلام اگر خواهی دو مهمانی کنی   سفره گرد جهان سر تا بسر باید کشید

در تنور همتش ساغر سرابی مختصر   چار دیوار هفت اقلیم باید کشید

مجلس پادشاه تشریف بردند پادشاه والاجاه از اعزاز و احترام آنحضرت دقیقه
فرو گذار نکرده در سمرقند چند روزی توقف فرمود و با اهل آنجا صحبت داشته
از کثرت آمد و شد خلق دلگیر گشته بکوهستان سمرقند رفت و در کوه
مالک رقاب که در چله زمستان هیچ کسی را بان کوه پر خطر یارای
گذار و توقف نبود چند اربعین در آنجا بسر برد و در تصانیف سیدنا صنع الله
نعمة اللهی مسطور است که آنحضرت سه اربعین در مغاره کوه تشریف داشتند
و مغاره را سلام چنان ترتیب داده که بجای جلوس چهار کس داشت
تختی از سنگ از قدیم الایام در آن حواله بود بعد از اربعینات از روی جبر بر بالای
برکشیدن آن تخت بود چهار انگشت بسنگ فرو رفت و تا کنون نشان قدم
آنحضرت در آن سنگ باقیست و صاحب همان کتاب مرقوم داشته
که از درویش صادق القول شنیدم که در حوالی ملک ختلان با جماعتی لشکریان

رسیدیم و چهار فرسخ بر اطراف این اماکن بود دران کوه مغاره دیدیم و بخط جمع
بر در ان نوشته شده بود که شصت و سه ولی اربعین درانجا بسر آورده اند بالجمله دران
اوقات چون ان صف آرای میدان طریقت در کوه سمرقند بعبادت پروردگار
مشغول بود جمعی کثیر از طایفه مغول دست ارادت بدامن انحضرت زده رسم
متابعت بجای آوردند و اینخبر در اطراف انتشار یافته بعضی ارکان بعرض
امیر صاحبقران رسانیدند و اندیشه از انجناب را از بعضی در ممالک ترکستان
عذر بخواه پادشاه عادل بخدمت شاه اولیا نفری پیغام داده هر چند جناب شما
عشاق کل است اما مفسدان مال کار خود میکنند اگر بولایت دیگر تشریف
فرما شوید بهتر خواهد بود چون این پیغام بان جناب رسید از ان منزل حرکت
نموده روانه و در منزل خواجه زکریا در باغی فرود آمد از اتفاق با [illegible]
از جاده استقامت منحرف و امراض مختلفه عارض ذات [illegible] گردید و [illegible]
او بهتر با انحضرت واقع شده است باکمال ضعف و نقاهت متوجه حضور
سلطان المحققین گشته بعد از دریافت خدمت و زیارت رسم عذرخواهی
بجا آوردیم از [illegible] توجه در کشف دعای انحضرت صحت یافته بمنزل [illegible]
مرحمت نمود اولیاالله است قدرت الله [illegible] چشمه باز [illegible] زراه
[illegible] در منزل خواجه زکریا بسر برد اربعینات [illegible]

آورند خوارق عادات بسیار بمردم آن دیار ظاهر نمود از جمله جمعی از تجار
در دریای عمان بکشتی نشسته بودند [illegible] میرفتند ناگاه طوفان [illegible] شده بود که
کشتی مشرف بغرق شد اهل کشتی دست نیاز بدرگاه خالق بی نیاز برای
نجات از این مهلکه استغاثه نمودند دیدند شخصی در روی آب پیدا شد عنان
کشتی را گرفته بجای نجات رسانید اهل کشتی شکر الهی بتقدیم رسانیده
از او سؤال کردند که تو کیستی [illegible] توسل و وسیله نجات ما [illegible] کیستی و نامت
چیست فرمود [illegible] نورالدین نام نعمة الله است حالا در منزل در دیار سمرقند
در منزل خواجه زکریا بعد از چند وقت انجماعت در همان منزل بخدمت آن سرور
رسیدند اولیا رسیده اموال و اسباب بسیار بمبلغی [illegible] نظر انور [illegible]
بعضی در حلقه مریدان انتظام یافته فرقه بر بار خود رفتند انحضرت از ان وجه در
[illegible] منزل خواجه زکریا خانقاه و باغی ساختند جهت فقرا
و ساکین تعیین فرمود قریبی حلقه [illegible] خانقاه [illegible]
چندی اقامت [illegible] انجا بعزم زیارت حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی
الرضا علیه و علی آبائه و اولاده الصلوة و الثناء حرکت فرموده روانه مشهد
مقدس شدند و در راه این ابیات [illegible] میفرمودند
آنکه درگاه رفیعش دین و دولت [illegible] آستان کبریایش [illegible]

خاک در درگه او قیصر و اسکندر است
چرخ گردون پیش قدرش تیره خاکستر است

روی مهر و مه ز خورشید جمالش انور است
مهر و مه سالار تفاخر بر کمینه چاکر است

ذرهٔ مهرش ز ملک هر دو عالم بهتر است
قطره از جام فیضش از زمزم و کوثر بهتر است

زائر درگاه او را کوی او چون زر است
مس چو خاک کوی او کیمیای احمر است

منکر او را باور هزار داستان را باور است
این حدیثی کز یقین فرمودهٔ پیغمبر است

آنکه یک طوف حریمش هفت حج اکبر است
قبهٔ هشتم علی موسی الرضا آن حضرت است

بعد از آنکه شرایط زیارت و طوف بتقدیم رسانیده یک اربعین در آن مکان فیض قرین بسر آوردیم از آنجا متوجه هرات شدیم چون بدان خطه رسید در محله سید حسین سادات نزدیکی منعم مرتبی بود سید حسین برحمت الهی واصل گردیده با صاحب خصوصیت فرمودم بوده در شاه سید نعمت الله ناس از سلسله سادات در تاریخ شش صد و نود هجری با منزل امیر سید حسینی رسیده صلبیه سید حمزه دستار بند است تلقین تعلیم نموده او امانتی است از آن جناب نود ماه وقتی بوده در شریفش بهشتاد سالگی رسیده جمعی از درویشان از فرزندان که هر یک بحر سالکان و عصمت اعراض ... نمودم بعد از دو ماه در آمدیم روزی چند توقف فرمودیم احوال و کوشش

و گوشه نشینان را وداع کرده متوجه سرغاب شده در دوران موضع قریب بکیان توقف نموده طرح باغی انداخت و از آنجا روانه کوهبنان کرمان شد بعد از ورود بان خطه مدت هفت سال اقامت فرموده شاه برهان الدین خلیل الله در آنجا متولد گردید آنحضرت این قطعه را در تاریخ تولد فرزند فرمود

از قضای خدای عز و جل
حی قیوم قادر سبحان

نیم ساعت گذشته بود از روز
روز آدینه در مه شعبان

یا تمام رفته بود از وقت
ماه در حوت و مهر در میزان

نود و پنج و هشتصد از سال
رفته در کوهبنان ز ناگاهان

میر برهان دین خلیل الله
آمد از غیب سوی ما مهمان

کسب او باد علم ربانی
حاصلش باد عمر جاویدان

در کوهبنان بسیاری از درویشان از اطراف آمده دست ارادت بدامن متابعتش زده حلقه فرمان برداریش در گوش کشیدند از جمله سید برهان الدین علی و سید نظام الدین احمد که مدرس و فقیه شیراز بوده بخدمت آنحضرت آمده بیعت و التماس تلقین ذکر نمودند آن حضرت با ایشان بیعت بر ایشان خوانده و تلقین کیفیت ذکر لا اله الا الله

زهی چون همه اوست غیر او کس نیست　گفته‌ام لا اله الا الله

لاجرم سیه روی هر دو سرا　نعمة الله هم ز خود آگاه

آنحضرت بمیر زین الدین علی گفت جای شما هست خواهر بجو و حکم شکنای میر
نظام الدین احمد شیرازی همان طور شد آنحضرت در زمان مجاورت
در کوهبنان سفری بدار العباده یزد رفتند علما و سادات و قضات و
اکابر لوازم استقبال و احترام مرعی داشتند و در طریق ارادت
و اخلاص سالک گردیدند پس از چند روزی بمحل معروف بتفت
تشریف بجهت طرح خانقاهی انداخت معماران و بنایان را بکار باز
داشته بابرقوه تشریف برده در منزل حاجی بابای شیرازی
نزول اجلال فرمودند درخت سیبی در باغچهٔ آن منزل بود در موسم بهار
شکوفه نکرده است حاضران گفتند از نهی این درخت که حاجی بابا شکوفه
آورده بود اطعمه بسیاره [illegible] هر که باید چنین آید بمن
آسیب نرسانید حاجی بابا فرمود دیگر سیب بیاورد آسیب بکش
بید بابای فارغ است از شکر [illegible] سنگ تا اهلدان [illegible] شاخ
دارد میوه　آنحضرت فرمود این درخت هرگز سیب ببار [illegible]
نیست　سیب بی آسیب از بستان ما نیست　درخت سیب [illegible]

در بغل گرفته فرمود امسال بار بده امسال درخت شکوفه کرد و در زمان خزان
بار آورد بود مردمان تعجب کردند سالهای آن درخت بود و سیب نیاورده
آن سال آورده بود بعد از چند روز توقف در حوالی بهابادی آنجا
طرح باغی انداخت و عمارتی بکرد و میان باغ بنا کردند در کاشی از اره
او بخط جلی نقش فرمود شفاء القلوب لقاء المحبوب
و باز بموضع تفت باز گشت بهم چندان توقف کردند تا عمارت خانقاه
با تمام رسانید خادم و فرش و غیره تعیین کردند بشهر یزد مراجعت فرمودند
و از راه بافق متوجه کوهبنان شدند چون بمنزل چاه قادر ما بین بافق و
یزد است و اکنون بچاه خادر مشهور است رسیدند دیدند کاروانی
در آنجا چند اقامت کرده و چیکه از راه حرکت کردند جمعی از قاطعان
در کمین بودند در میان قافله ریختند تمامی تجار و غیره را دست بسته
بطرف آنجناب آمدند و او را نیز بقید آوردند حضرت را دیدت منقبت
از روی غضب کمان ایشان کمان کردند دست و پای دزدان در حرکت
باز ماند و دستهای اهل قافله را گشودند اهل قافله دزدان را بسته بخدمت
آنحضرت آوردند آنجناب ایشان را نصیحت و ارشاد کرد از این بعد [illegible]
توبه کردند و بمشون دست ایشان را رست نمودند اهل قافله بسلامت حرکت نمودند

آنحضرت بقصد بافق تشریف آورده و شرف زیارت مرقد مطهر امامزاده
واجب التعظیم والتکریم امامزاده عبدالله را دریافته قدری در مزار متبرکه
جلوس نموده خدام آن آستانه طبقی خرما کشیدند آنحضرت آن را نقل بر سالکان
سالکان بخشیده خرما تناول نمودند هسته آنها را در آنجا بزمین فرو بکنند
بقدرت کامله الهی پنج درخت خرما بطریق پنج انگشت نزدیک بیکدیگر
روئیده و سالهای دراز ثمر میداد و بدین جهت شفای امراض از خرمای
آن درختها تناول می‌نمودند و باطراف بلاد میبردند و از بافق بکوهبنان تشریف آوردند
فرموده اگر گنجی طلبکاری در ویرانه جوئی بیا و نعمه الله را بشهر کوهبنان بنگر
بعد از هفت سال در کوهبنان با اهل بیت و فرزندان متوجه کرمان شدند مکاشفه
زمین کرمان در احاطه شیخ نورالدین خوارزمی بود شیخ درویشی را
با تحفه بدیع نزد شیخ فرستاده چون درویش بمجلس شیخ در آمد تحفه را
گذرانیده مطلب شاه نعمه الله را بیان نمود شیخ متغیر گشته بمکاشفه فرو رفت
سیر ایشان در آسمان چهارم یافت فرمود مرغ ایشان را دهم آسمان جز
کرمان را از ما باز ستانند مرا با ایشان مضایقه نیست بیا یار مرا با تو نسبت
جان است بیا بیا یار مرا با تو راز پنهان است دعا رسانید و بگوئید
کرمان را بشما دادم اگر بشنیدم قبل از توجه آنجناب بکرمان در روز شنبه درویشی

دیره مجمع اولیای کرمان بر باد رفته و مابین ماهان و گنبد قطب الدین
اسلام است واقع است جمع آمده با یکدیگر گفتند عنقریب آفتابی از
برج نبوت و ولایت بر کرمان و توابع آن خصوصا این زمین خواهد
تافت و ما همچو ستاره از پرتو نور آن محو خواهیم گشت القصه بعد از رسیدن
جواب شیخ نورالدین خطه کرمان را بنور طلعت جهان آرا بیاراستند و در
حوالی بقعه شیخ قطب الدین نزول فرمودند و در آن ایام خانه عالی بر وضع و سمت نیکو
طرح انداخته باتمام رسانید پس از چندی قصبه در اطراف کرمان سیر
میفرمودند که زمین آفتاب برج عرفان لب آب ماهان افتاد پیره زالی
سفره نان و قدری ماست نزد آنحضرت آورده چندان اظهار اخلاص کرد که آن
حضرت ولایت منقبت مایل و راغب تر شدند همان که بعد در
همان مکان طرح خانقاه و خیرآباد و باغ و خلوت و باغ شهید انداخت
و در نهایت زودی باتمام رسانید گاهی در کرمان و اوقاتی در ماهان
بعبادت خالق انس و جان قیام می‌نمود صوفیان صافی طینت و درویشان
درویش پروانه وار گرد شمع جمالش نقد جان نثار میکردند خواص و عوام
هر دیار از صغار و کبار خود را بآستان همایونش میرسانیدند سرمستان
می معانی از جام وصالش باستقبال مترنم بودند

در خرابات فنا جام بقا داریم ما / خوش بقای جاودانه زین فنا داریم ما
کشتهٔ عشقیم و جان در کار جانان کرده‌ایم / این چنین دیت ازو خونبها داریم ما
در طریق عاشقی عمری است تا ما پیرویم / رهبری چون نعمة‌الله رهنما داریم ما

روزی حضرت و مدتی بر قرار از خلوت باغ ماهان بیرون آمده به بعضی از
درویشان متوجه کرمان شدند و از آنجا عزیمت شیراز نمودند چون به
بند امیر عضدالدوله دیلمی رسیدند نهری که از بهر امان از آن انگام ان سنجر
شکسته آنجناب تفصیل بنای بند را با ایشان حکایت کرده فرمودند و
هم در وقت بستن بند خشتی به دست بنا دادیم چون بحوالی شهر شیراز رسیدند
سادات عالی‌مقام و علماء ذوالاحترام و سایر خواص و عوام استقبال نمودند
حضرت سید شریف بزدی طریقهٔ استقبال بجا آوردند در وقت ملاقات
بالطف و رحمت بی‌پایان بود در حال معانقه فرمودند نعمة‌الله دربر و رحمت الله
بر سر همین جا بر سر تنگ الله اکبر رسیدند جناب و مدتی تربیت فرمودند

نعمة‌الله رهرو شیراز بیابان امر له‌اد / عارفانه بر سر الله اکبر میرود

پس از زمانی به شهر چون روز جمعه رسید در مسجد جامع کلیل لوای از
جمعیتی عظیم شد حافظ رازی و سلطان اسکندر والی شیراز را اصدر و
شاگرد سید شریف بود گفت تا سجادهٔ سید شریف را در دست ترکیب

راست حاکم را امام است انداختند و سجادهٔ حضرت شاه راست نزدیک را
در دست چپ اینکه آنحضرت قدم در مسجد نهاد مجمع خلایق با زلم دست بوس
و پای بوس آنجناب استقبال کنند انبوه مردمان بحدی رسید و نزدیک شد
سید شریف در زیر دست و پای خلایق هلاک شود آنحضرت متوجه سید
گردیده دست او را گرفت و او را از زیر دست و پای خلایق بیرون
آورد چون نکبان سجاده رسیدند سید شریف سجادهٔ خود را برچیده عقب سجادهٔ
آنجناب انداخت و فرمود اگر نعمت‌الله دست شریف مرا نگرفته بود در
زیر قدم خلایق هلاک می‌شد و نوشته‌اند در قریب شهر از کس دست
بیعت با آنجناب نگرفته در آن زمان درویش فخرالدین نامی از سلسلهٔ نقشبندیه
دست ارادت بدامن خواجه عبدالله امامی اصفهانی ارشاد از سلسلهٔ نقش
بندیه داشت نعم سالها بود و شکی در خاطر داشت و هیچ کس حل نمی‌شد
اتفاقاً با مجلس حضرت شاه در آمد بعد از یکماه با خواجه عبدالله امامی ملاقات
واقع شد خواجه عبدالله درویش را گفت بی غیراز توحی آیتی نزدیک ما بیا و متغیر
با خود قرار داد علی الصباح بمجلس شاه رفته از مباحثه علوم صحبت تمام حمی ادرم مسئله
چند اختیار کنم روز دیگر بمجلس آنجناب حاضر گشته در آن وقت حضرت شاه
در حقایق و معارف سخن می‌گفته و فاعلین بوده هر وقت آنحضرت تکلم

و اهالی آن شکی در خاطر داشت حل شده و دست نقشبندیه را از دست بداد و معتکف حضرت شاه
درویش

دیگری را یارای سخن گفتن نبود خواجه عبدالله تا مدتی که کلام آنحضرت را تا ابد
کلمه از کلمات علوم آغاز و هر چند خواست بیان نماید زبانش بسته گشته
شرمنده و حیران مانده بمقام معذرت در آمد مریدی اختیار نمود و بشرف
پوشیدن کسوت سرافراز گردید حضرت او فرمود بی تکلف نعمت الله برو
در خیل نقشبندان در گذر بالجمله حضرت شاه چون تشنگان شیراز را وداع
کرده بکرمان تشریف ورود در زمان مدت پنجاه کس در شهر کرمان و گاهی در
ماهان بسر برده بارشاد طالبان التفات بسیار نموده مرید گشت
مولانا سعدالدین محمد آب دهان مبارک در دهان مولانا جلال الدین
انداخت مرحوم اول را بر علما ترقی و تقدم روی داد مذکور است مرد
ز شیراز بعد از یک ماه رفتن این غزل را که از نتایج طبع شریف حضرت
کرامت منقبت بود خواندند غم مخور یاران را غمخوار است منم اینجهان
جهان یار است منم در سر بازار عشق کائنات آنکه دانی خریدار است منم
رو برار د خانه در دل آر حیرت نقش جان بیار است منم گر برو
ببر هرت خوش برو چونکه در آتش نگهدار است منم در جنت سیر
بعد مامرو چون فروغ باغ و گلزار است منم چند روزی هر کجا خواهی برو
باز گشت آخر کار است منم ما تقرر از غیب میرسد آواز نعمت الله طلبکار است منم

آنحضرت

آنحضرت با بعضی از درویشان فرمود درویش ما در شیراز این غزل را خواند
و آن درویش هم همان شب آنحضرت را در واقعه دید و اول الحین
از خواب بیدار شد بلا درنگ روانه آستانه ماهان گردید و
در ده ماه ارادت آنحضرت نمود بعد از مدتی توقف آنجناب او را رخصت
مراجعت بشیراز داد مذکور است که بابا حاجی نظام الدین حاکم کیچ و مکران بود
جمعی از اهالی آن صفحه بمخالفت او برخاسته اند او با سواران خود عازم
کرمان شده از حاکم کرمان لشکری طلب نمود آن جماعت را از متابعت او
برون رفته اند دیگر چون بحوالی ماهان رسیده نزد آنحضرت درویشان را در
باغ خلوت چهار طاق طلبیده فرمود جمعی سواران از آستانه بیرون آیند
بر سر راه بروند در میان سواری بر فیلان رنگ نشسته و فیلان
لباس پوشیده با او بگو نعمت الله ترا می طلبد و این غزل را میخواند
ای عاشقان ای عاشقان من پیر را برنا کنم ای تشنگان
ای تشنگان من قطره را دریا کنم ای طالبان ای طالبان
من کلی حکمتم من کوه را در زلزله در پیدا کنم
گر نفس بر فع کند کوشش در نفس در غصه و درد و هر
رسوا کنم من رند کی حیرتم سر مست جام وحدتم

زلفش در خیالات آورم ما سکنی بقا کنم   پروانهٔ شمعش شوم جمعیت جمعش شوم
چون بلبل اندر گلستان از عشق او غوغا کنم   آمد ندا از آسمان که
سید آخر زمان   پنهان شو از هر دو جهان تا بر تو خود پیدا کنم
درویش رفت پیغام رسانید لیکن سوار باتفاق آن درویش در باغ آمده
پیاده شد حضرت شاه از خلوت بیرون آمده او را دعا کرد چون نظر او
دست بوس داشت لیکن سوار آنا افتاده بیهوش گشته آنحضرت بخلوت برآمده
گردان سوار سه روز و سه شب بیهوش بود بعده بهوش آمد سوال خرقه را
طلبیده و لباس از تن بیرون کرده نزد اینها انداخت و گفت هر چه از مال
نزد هر یک از شماهست بخشیدم و اینها را از جهت مال خرقه درویشی را
بعاریت گرفته در پوشید و در خدمت آنحضرت مجاور گشته آنحضرت
او را بشرف توبه و تلقین ذکر و پوشانیدن کسوت و تاج فقر سرافراز
و منصب خلیفة الخلفای سلسلهٔ علیهٔ نعمت اللهی را باو رجوع فرمود و این پادشاه
از جملهٔ سلاطین قندهار بود بخدمت آنحضرت رسید از سلطنت در گذشت
و لباس فقر در پوشید و چنان رتبهٔ محرمیت یافت روزی تاج خود را
حرکت داده بر یک سمت نهاد و چنان طوفان شد که نزدیک غرق شدن رسید اهل کشتی
و مسافران در تعجب شده حضرت شاه فرمود تاج را درست بر سر گذار

بمجرد اینکه چنین درست گذاشت طوفان ساکت شد   مولانا صنع الله نعمت اللهی
نوشته است که والدم هزار سید صحیح النسب بشرف بیعت آن بزرگوار
رسیده از شیخ و شاب هفت اقلیم از احاطهٔ تقریر بیرون است چنانچه
بر زبان گوهر فشان آنحضرت گذشته است   نعمت اللهیم و در اقلیم
عالم مهروار   بر در و دیوار بام خاص و عام افتاده ایم
در مدت بیست و پنج سال حضرت غوث درگاه اله شاه نور الدین
نعمت الله در کرمان و ماهان تشریف داشتند هر روز و هر شب
قافله در قافله با لب خشک و دیدهٔ تر بامیدواری مضمون این کلام از جناب
نامرادان در ما بار نگیرد کس   در میخانهٔ ما قبلهٔ حاجات بود
بخدمت آنحضرت میرسیدند و از دریای جود و کرم نعمت بهر کس انعامی و
احسانی و اکرامی وار زلال موج موج که خود فرموده   بیا از نعمة الله جو گر
میجوئی   که کام هر دو از او جوئی تو را گر جستجوئی   فرقه مجاورت
آستانه و خدمت اختیار میکنند و زمرهٔ بعد از نیل مقصود بدیار خود رفتند
و آنجناب اکثر اوقات در خلوت بعبادت مشغول بود هر روز در وقت
ظهر برای ارشاد طالبان از خلوت بمجلس عام می آمد اما احدی را یارای آن نبود
بی آنکه آنحضرت چیزی فرماید و پرسد تکلم کرده کلام آنحضرت مشتمل بود بر حقایق

دودقایق و مستشهدات از قرآن و احادیث اهل بیت عصمت و کلمات اکابر
در غایت فصاحت و بلاغت با تصانیف دیگران رجوع می‌رفت

زبانی چو آتش بیانی چو آب عیان می‌کرد رفع حجاب
همی برده جان پای فقر از روش زمانی معتقد مردم عالمش
از او مستفیض در سلوک یقین مقامی بری با چهار اربعین

خدیو هفت اقلیم و طالبان جاده مستقیم آوازه کرامات و خارق عادات
آن کاشف رموز علم آدم الاسماء را شنیده حضور با برکتش
میرسانیدند و از خرمن فیض انعام و الطافش مستفیض گشتند و سلاطین آفاق
والا کار هر دیار تحفه‌های لایق بجهة نثار بخدمتش فرستاده چنانچه
فیروزشاه با اخلاص در بلاد هندوستان تحفه تحفها و نذورات
بخدمت آنحضرت فرستاده بجهة تقدیم که در سنی که [illegible]
میشد حاکم کرمان و از جانب پادشاه مغفور میرزا شاهرخ بن امیر تیمور
حکمران آنجا بود اندیشه مند گشت و اگر دست از مطالبه بر ندارد پادشاه
پادشاه از او متوهم نیاید اگر از حالات حضرت ولایت مرتبت
طلب کند مبادا ملاحظه بخاطر ایشان برسد [illegible]
جهان پناه رساند سلطان مرد خود را گردید و لیکن مهم را بدیانت

دریافت دارد ما معروف نماییم در این باب بگوهرشاد آغا ملکه جهان
و عاقله زنان بود مشورت نمود ملکه در هوای پادشاه اندیشه‌ها نموده [illegible]
برکت تا آخر الزمان باشد و نقش مجالس گردد و سلاطین والا مال هندوستان مقدار
تحفه و نیاز بجهة شاه سید نعمت الله فرستاده بجهة سلطان [illegible]
در گذرد پادشاه بحاکم کرمان نوشت ابدا درین باب اظهاری ننماید
و باز هم سلاطین هند تحفهای لایق فرستاده آنها را در میان [illegible]
خانقاه بود انداخته بجهة چون حضرت شاه در خلوت بود احدی را یارای
عرض نبوده به عرض برساند بعد از چند روز آنحضرت از خلوت
بیرون آمده نظرش بر آنها افتاد احوال پرسید حقیقت و قیمت آنها
خراج اقلیمی میشد معروض داشتند حضرت ولایت منزلت
فرمودند آنها را سه حصه کنید یک حصه بحضرت سلطان میرزا شاهرخ
برسید صرف لشکر نماید حصه هم بخلیل الله رسید و او بجاه [illegible]
حصه دیگر را هم صرف اخراجات آستانه ما مان نمایند قراری که [illegible]
بر دوش ما بود برداشته فرمود درویشان هم عرق خستگی [illegible]
صنع الله نعمت الهی نوشته است و ملکه آنجناب و [illegible]
داشتند که از نقصان را بخاطر رسید و این همه جواهر و نقود

دقایق‌شناس نفیس بجهت جناب شاه نعمت‌الله از بلاد دکن و توران و روم و هند
می‌آوردند البته در هر کار او باید جز این باشد و نمی‌توان بود که کسی با چنین اسباب
و ثروت از آتش غرور نفس سالم ماند ممکن نیست اورا بر آنجناب عرض کرد
آنشخص را طلب فرمود قدری پنبه و منقل آتش مشتعل خواست پنبه را
در منقل آتش انداخت حرارت آتش اثر در پنبه نکرد بعد از زمانی پنبه را
از روی آتش برداشته بزدان ناقص انداخت فرمود همچنان که از آتش
غرور سالم میمانم صاحب مجالس المؤمنین نوشته است اوقاتیکه
سلطنت ایران سلطان مغفور میرزا شاهرخ بن امیر تیمور مخصوص و دار
السلطنه هرات مقر سلطنت آن پادشاه آگاه بود حضرت ولایت مرتبت را
بهرات مسافرت اتفاق افتاد بعرض سلطان رسانیدند که آنجناب فرموده است
کر شود از سخن دو عالم مالامال که خورد مرد خدا الا حلال
پادشاه والاجاه بمقام امتحان آنجناب را ضیافت کرد و بحاکم بلد
فرمود بره بعنف و تعدی از کسی بگیرد و جهت آنجناب طعام ترتیب کند
خوان سالار بره از پیره زن عاجزه بظلم و عنف گرفته طعام مهیا نمود
آنجناب با پادشاه از آن طعام که از گوشت بره ضعیفه عاجزه بود تناول
نمودند پادشاه از حضرت کرامت دستگاه سؤال نمود که شما فرموده‌اید که

که خورد مرد خدا الا حلال فرمودند بلی گفت این گوشت بره بود
که از ضعیفه عاجزه بتعدی و ظلم گرفته شده چگونگی را بیان نمود سلطان
شاه ولایت فرمود بهتر از این تحقیق باید کرد بر حسب الاشاره ضعیفه
صاحب بره را حاضر ساختند پرسیدند بره را از کجا آوردید گفت
من زن بیوه هستم رمه گوسفندی از شوهر مانده بود پسری دارم که چندی
چند در این اوقات بطلب فروش بخارج برده بود اخبار موحش از
طرف او می‌شنیدم نذر کردم که در این ایام شاه سید نعمت‌الله ولی
از کرمان باین دیار تشریف فرما شده‌اند نذر کردم اگر پسرم بسلامت باز آید بره
بخدمت آنحضرت ببرم از برای آن بزرگوار فرزندم بسلامت آمد بره
با خود گرفته اراده خدمت آنجناب داشتم خوان سالار پادشاه بظلم و ستم
از من گرفت چندانکه تضرع کردم بجائی نرسید پادشاه دانست حقیقت را
و قطب اولیاء خود را از حرام محفوظ میدارد و از آنحضرت عذر خواهی نمود

رحلت آن سرحلقه ارباب کرامت
افول و غروب آن نیر اعظم آسمان جلالت
این طور نوشته‌اند

در چمن زمین شریف آنحضرت بیکصد و چهار سال رسید و در رجب تقدیر

حق قدیر بر رحلت آنحضرت و ولادت شاه خلیل الله از اینجا که آن محبت پرور بر
کردید هر روز قبل از توجه آنجناب بجانب جنات تجری من تحتها الانهار
طوطی طبع شکرفشانش بنظم این ابیات گویا گشت

عاقبت سید ما سوی مغان خواهد شد / سر برآید ز میخانه روان خواهد شد
آفتابیست که از مشرق جان می تابد / گرچه امروز ز چشم احباب نهان خواهد شد
عین ما آب حیاتست و حبابش خوانند / زنده هر کس چو بی نام و نشان خواهد شد
صحبت سید ما را بغنیمت شمرید / که در این یک دو سه روزی ز جهان خواهد شد

آنگاه آن سید جهان ولادت خلفاء و مخلصان و درویشان را طلب
داشته ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را بولد ارشد خود شاه
برهان الدین خلیل الله تفویض فرمود و گفت ما را بدرگاه حی قیوم باید شتافت
آنکه ما را غسل دهد از اوتاد و آنکه بر ما نماز گزارد از اقطاب جهان بود
روز پنجشنبه بیست و دوم شهر رجب المرجب سنه اربع و ثلاثین و
ثمان مائه کلمه طیبه شهادتین را بر زبان عرفان بیان جاری ساخته طایر
روح پرفتوحش بکاخ حظیره قدس پرواز نمود رحمه الله علیه از وقوع
این قضیه هایله نایره حزن و اندوه در کانون دلهای مریدان اشتعال
گرفت و از حدوث این واقعه جانسوز فزع اکبر بظهور رسید خلفا

و مریدان بکای اشک خون از دیده روان ساختند و هجوم اصحاب ارباب
اندوه و الم در خاک و خون دیده همچو غلطان شد از مصیبت باندازه ارباب
زبان در بیان بشرح آن توانند پرداخت چون زمانی گذشت بابا حاجی
نظام الدین کیجی که در سلسله جلیله نعمت اللهی سمت خلیفة الخلفائی داشت
در آن اوقات در ابرقوه بود بطی الارض حاضر گردید و بنوع آداب دینی
بتغسیل و تکفین آنحضرت قیام نمود و بعد از آن آن سرور را بمسجد جامع کرمان
بردند سادات و علما منتظر بودند که کدام کس اقامت نماز کند که امام سعادتمند او خواهد
بود ناگاه امیر شمس الدین محمد ابرقوهی وارد گردید با احدی تکلم ناکرده پیش
ایستاده بر جنازه آنحضرت نماز گزارد آنگاه جنازه را با ماهان بردند و در خانقاه
مقدس که مطاف آفاق است بخاک سپردند

شهداء آل محمد روضه رضوان بود / این چنین خوش مشهدی در خطه ماهان بود
نعمة الله سوی یارت که تا یابی مراد / زانکه قبرش قبله حاجات انس و جان بود

از غرایب واقعات آنکه مولود عافیت محمود آنحضرت ایام
شهود بیست و دوم شهر رجب المرجب سنه ثلثین و سبعمائه بود
بعد از یکصد و چهار سال که در این دار پر ملال بسر برد روز پنجشنبه بیست و دوم
رجب سنه اربع و ثلاثین و ثمانمائه به بستان جنان خرامید

از مریدان و درویشان با خلوص هریک تاریخ وفات آنجناب را بنوعی گفته اند
یکی بهشت منزل دیگری جنة الفردوس دیگری عارف ابرار جو
شاه تاج الدین حسن داعی چنین بنظم آورده
شاه شاهان نعمة الله ولی سلطان جود   مقتدای اولیا و اصفیا و
قطب وجود   در رجب شد جانب فردوس اعلی روح او
سال تاریخش ازان رو جنة الفردوس بود
مولانا کمال الدین و مولانا نصیر الدین و مولانا خلیل الله ارتجالاً این رشته
نظم در آورده   آنکه او در عالم توحید و عرفان بود فرد
سید سادات قطب عالم سلطان جو   شاهباز عالم توحید فخر
اولیا   مظهر نور تجلی خداوند ودود   هادی خلق خدا در وادی فقر و فنا
معدن علم و حقایق منبع کشف و شهود   شاه عالم نعمة الله ولی نقد عجم
بود در دین حق بر روح او بادا درود   در رجب شد جانب
دار البقا ازین سرا   سال تاریخش شده عارف ابرار جو
بر باریک بینان عالم اشتباه پوشیده نیست و بسیاری از مورخین
در مؤلفات صحت قرین خود از خوارق عادات و کرامتهای آن
نیز شمه‌ای ثبت و ضبط و مسطور گردانیده و بمسامع دور و

نزدیک رسانیده لیکن مسوده اوراق بعضی از آنها بدست آمد
در این صحیفه بمقام تحریر درآورد
تفصیل حالاتش قدر و رفعت
مرتبه آنجناب را از این
اجمال بر
ناظران معلوم و مکشوف خواهد شد
الحمد لله اولاً و آخراً والصلوة والسلام علی رسوله
علیه و آله و عترته خزان العلم و
منتهی الحلم و معدن الکرامة
و انا العبد الاثم ابا تراب اقدام فقرا میرزا احمد نعمة اللهی کرمانی
فی شهر شعبان ۱۳۳ در طهران نوشتم

رسالهٔ برزخیه

رسالهٔ حضرت سپهر رفعت سالک مسالک مکاشفات و عالم
عالم شاه هدایت قطب المحققین قدوة السالکین مرشد کامل معنی
وصول راهنمای عباد الله شاه نعمت الله الحسینی نور الله مرقده

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین حمد منعم بر منعم واجب است شرعاً و عقلاً
بیت حمد او واجب است بر من و تو بشنو حمد او و
خمش میکن حق سبحانه و تعالی عباد را طریقه ارشاد نمود در
اول کتاب خود فرمود الحمد لله و حمد و ثنا منتهی بر کمالات
لا کمال الا الله و من الله لاجرم حمد خاصه حضرت اوست کما قیل
الشکر مشترک و الحمد مخصوص و کلها من کتاب الله منصوص و

وحمد یا قولی است یا فعلی است یا حالی اما قولی الحمد هو الثناء باللسان
علی الجمیل بما فیه من فضایل الاختیاری سواء کان فی مقابلة النعمة ام لا
شعر حمد او از کتاب او گویم لاجرم حمد او بگو گویم اما حمد فعلی
اتیان است باعمال بدنیه از عبادات و طاعات و خیرات لابتغاء
لله تعالی و توجه بحضرت کریم رحیم و حمد حمید مجید بحسب عضوی
واجب است بلکه بر هر عضوی در هر حالی از احوال کما قال النبی صلی الله
علیه و آله الحمد لله علی کل حال اما حمد حالی بحسب روح و قلب است و آن
اتصاف بکمالات علمیه و عملیه و تخلق باخلاق الهیه بیت
حمد او در مقام تفصیل این چنین گفته‌ایم تا دانی اما حمد قولی حق را
تعالی و تقدس در مقام جمع الهی از تعریفات ذات حضرت بصفات
کمالیه چنانچه در کتاب کریم نازل شده حمد قولی حق چنین باشد
سخن عارفان همین باشد اما حمد فعلی حق اظهار کمالات جمالیه و جلالیه
از غیب بشهادت و از باطن بظاهر و از علم بعین در جمال صفات و تجلیات
اسماء شعر بهر آنی جمالی بنماید جمالی بر کمالی می‌افزاید
اما حمد حالی حق تجلی ذات واجب او است در ذات ابد و آن
ظهور نور ازلی است لم یزل و لایزال فهو الحامد و المحمود جمعاً و تفصیلاً

کما قیل شعر لقد کنت دهرا قبل ان یکشف الغطا اخالک انی
ذاکر لک شاکر فلما اضاء اللیل اصبحت شاهدا بانک مذکور و ذکر و
ذاکر و بعد از حمد ذات حق مناسب هم جامع است و این حمد از حامدی
کاملی مکملی صادر شود او را مقام خلافت عظمی است بیت این مرتبه
او بما نماید در جام جهان نما نماید و عالم مرایای حضرت الهیه تفصیلا
و انسان کامل صورت مرتبهٔ الهیه اجمالا و انوار اسرار الهیه مفصله اند
در عالم و مجموعه در انسان کامل کما قال الشاعر شعر کل الجمال غدا
بوجهک مجملا لکنه فی العالمین مفصل برزخ وحدت
برزخی است منشیه از احدیت و واحدیت در احدیت مندرجست
واحدیت و واحدیت مندرج در سطوت وحدت و وحدت
بحجب ذات ابد و اعتبار اول بحجب ذات باتفاء تعدد و نسبت و اضافات
مصرع احدیش خوانند تا دانی و از حیثیت تعدد و نسب واحد
بیت وحدت و واحد و احد دریاب در عدد گیر و بی عدد
دریاب اما وحدت باعتبار آنکه حامله تجلی اول است حقیقت
محمدیه صلی الله علیه و آله گفته اند و وحدت منقسم است بچهار قسم وجود
و علم و نور و شهود و علم مظهر ظاهر وجود است و ظاهر وجود مظهر علم و اسمی از

ذات اسماء کلی الهی بیت ان یکی رب و ان یکی مربوب ان یکی محب است
ان دگر محبوب رب و مربوب گر چنین دانی نسخهٔ این و آن فرو
خوانی برزخ برزخ ثانیه صورت حقیقت محمدیه است
صلی الله علیه و آله و آن برزخ کبری است و معبر بقاب قوسین در غایت
معراج انبیا علیهم السلام و او ادنی اشارتست باتحاد احدیت و واحدیت
بواسطه اختفای واسطه یعنی برزخ ثانیه در سطوت تجلی نور ذات
بیت چو آفتاب برآید ستاره ننماید کدام ذره در آن کمال
در حساب آید برزخ عالم صورت حقیقت انسانیه است
و حقیقت انسانیه بصورت ان الله خلق آدم علی صورته
بیت همه اسمار لوح او میخوان صورت اسم اعظمش میدان
و اسم جامع مشتمل است بر جمیع اسماء الهیه و تجلی است در اسماء
بحسب مرتبه و بذات مقدم بر باقی اسماء و مظهر این اسم بمرتبه بتقدم
بر مجموع مظاهر اسماء الهیه و حقایق عالم در علم و عین مظاهر حقیقت
انسانیه اند بیت عالم بدن است و عین انسان جان است
او جان جهان است و جان او جانان است برزخ
حقایق الهیه در ظهور مربوطست بحقایق کونیه و حقایق کونیه در

وجود مشروط بحقایق الهیه و تمیز جانبین منوط بتحقیق آنست نعوذ من کل شی‌ء لایعنیه
و لطیفه مستودع فی هذه المجموعة بیت مجموعه مجموع کمالات و حسنات
خوشتر از این قول که گفته است و شنوده است   برزخ
باصطلاح اهل الله احد اسم ذاتست باعتبار انتفا و تعدد صفات
و اسما و نسب و تعینات اما احدیت اعتبار ذاتست با سقاط
جمیع اما واحدیت فرق و جمع است و این توحید حق است ذاته بذاته
اما صورت این توحید شهد الله انه لا اله الا هو و معرفت این توحید
سزاوار موحدیست که بعد از فنا و اکوان و زوال اعیان بلمعان نور العیان
عین او شود بیت در دیده ما تا آن دیده نوری که بعین ما عیانست
برزخ   از یک توحید اسما و ذاتیه لذ و اسما و ذاتیه موقوف نباشد
بر وجود غیر بیت غیرت او اینجا هیچ نهشت و نیست غیر را در همه کار جهان نیست
برزخ   وحدت برزخیست میان احدیت و واحدیت و
واحدیت در احدیت مندرج و احدیت در واحدیت در سطوت وحدت
مندرج بیت موحد انه سخن میرود مکن تو بشنو بذوق کشف کن در این سخن
در او بشنو   برزخ عبارتست از موجودی که دو جهت داشته باشد
و هر را رخ در اعیان وجود نفس کلیه است میان عقل و حق و نفس کلیه را

کلیه با لوح قدر و لوح محفوظ و هوای معنوی و هیولی ابعاد و یاقوت حمرا که گفته‌اند
اما لوح قدر باعتبار آنکه نسخه مفصل احکام قضاست و لوح محفوظ از نقوش و
اثبات و هوای معنوی بسبب کون محل نکاح اقدس است و هیولی ابعاد بتجرد اجسام
النابعث و یاقوت حمرا بتعلق او بعالم اجسام و از نفس کلیه روح منفوخ
تعلق میگیرد و بصورت کامله اما عقل اول را قلم اعلی و لوح قضا و علت اولی
و ام معنی و صورت ام الکتاب و در تبه بیضا خوانده‌اند   بیت
یک حقیقت بنام بسیار است   ختم گفتم کلام بسیار است
برزخ   در مرتبه واحدیت ذات الهیه موصوف است بصفات
الوهیت یا موسوم باسما غیر متناهیه اما ائمه اسما اسماء سبعه و ائمه
صفات سبعه صفاتست و از اجتماع هر دو متقابله ابنی متولد شود با نصیب از
هر دو هم   بیت برزخی است میان این و آن   در میان انتخاب میکند از آن
برزخ   روح حیوانی مخزن است در تجویف ایسر قلب صنوبری و
برزخیست میان روح انسانی و مزاج مرکب و شبیه بهر دو طرف از آن رو
که قوتی است بسیطه معقوله مناسب با روح انسانی دارد و جهتی اشتمال
او است و مشتمل است بر قوای مختلفه و متصرفه بتصرفات متکثره
مصرع   نسبتی با مزاج از آن دارد   و مزاج مرکب از اجزاء و طبایع مختلفه

و بیان آن حکم الهیه است که مقتضیه جمع است میان اضداد و در امر جامع بیت
این لطف حکیم است که گویید اش هم گفته عارفان خمش هیچ است
برزخ قال الله تعالی وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها
الا هو بیت مفتاح فتوح از در فتاح بجو کو دارد و داد و داند
او داند و داد وبعضی از عرفا فرموده اند که مفاتیح اسما اعیان اند نعم اعیان اند نسبت
بشهادت اما اسماء ذاتیه مفاتیح اند که مطلقا مفاتیح اعیان اند فافهم
بیت در گنجینه قدم گشود نقد گنج قدم با همه بود سازها را بلطف وجود
بنواخت این کرم بین که او بما فرمود برزخ فردیت و معیت و
وتریت نسبت ذات الهیه اند فردیت صفت سلبیه و آن تنزیه ذات است
از تعدد و انقسام و تقدیس از شریک و نظیر و ضد اما معیت وهو معکم
اینما کنتم ما طلبکار او و او با ما هر معنی فانظر و امعنا
و وتریت قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله وتر یحب الوتر
شعر آن وتر غیر احدیت اصل عدد است و در عدد نیست
برزخ نقطه احدیت حرف وحدت کلمه حقیقت انسانیه نزد روح منطبع
سوره کامله انسان کامل کتاب بیت مجموعه مجموع کمالات که کمال ذات است
شعر خوشتر از این قول که گفته است و شنوت است قال الله تعالی ولا رطب

ولا یابس الا فی کتاب مبین بیت آنچه پیدا و نهان است
جمله در یک جو نهان است قال جل جلاله و فی انفسکم
افلا تبصرون برزخ مثلث عقل عقل است و فهم
و فراست عقل با رای افعال الهیه در تفرقات صنایع متباینه
مختلفه و فهم با رای تجلیات از صفات ربوبیه در مرایای اشیاء متنوعه
و فراست با رای لمعه بارقه شارقه از ورای استار غیوب در قلوب اهل
شهود از وحدانیت الهیه و نتاج مدرکه عقل علم است با فعال الله و معرفت
مصنوعات مخلوقه حکمیه و نتاج مدرکه فهم علم است بصفات و نعوت
حضرت الهیه اما نتاج صاحب فراست علم است بتوحید و وحدانیت
و تفرید و فردانیت بقوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه
برزخ ربوبیت نسبتی است میان رب و مربوب و رب واسطه
میان ذات الهی و فعلی بصفات ربوبیت مرات کون دو رو
دارد یکی با حق دیگر بخلق و طرف اعلی مرتبه الهیه است و ادنی مرتبه
مربوب و وسط مرتبه رب فافهم برزخ
افعال و صنایع الهی متنوع متباینه و نمودار کشف فعل الهی مجردات
از تفرقه افعال غیر و مشاهده تفصیله است که خوانند و مشاهده صفاتیه

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورای ملی

آیات ملکوتیه و شرق ذاتیه آیات جبروتیه بیت از غیب کار رسیده
بی‌عیب رسید بی‌عیب رسید آنچه از غیب رسید
برزخ عین اعیان یعنی صور اسماء الهیه در حضرت علمیه منوّر
بتشریف وجود و مستعد لو بفیض اقدس ثابته و فیض اقدس
عبارتست از تجلی حق ذاتی که موجب وجود استعدادات اعیان
ثابته است در حضرت علمیه و مرآت ملکوتیه تجلیات ملکوتیه جمالیه و
جلالیه واضح و لایح و مظاهر ملکیه باشراق آفتاب فعلیه ظاهر شعر
وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد
بیت چشم صاحب نظر چنین بیند دیده او همان همین بیند.
عین اعیان و عین العین احدیت و عین الاعیان واحدیت
و اعیان ثابت اعیان العین و عیان ثابت عینیات تنزلات
احدیت و هویت بلحاظ وجود است نه بشرط شیء و ساریه در جمیع
موجودات در مرتبه روحیه ظلی مرتبه احدیت و در مرتبه قلبیه ظلی
مرتبه واحدیت و اما روح از حیثیت جوهریت و تجرد از عالم
ارواح است و مغایر بدن و قائم بنفسه و غیر محتاج در قوام و بقاء
ببدن اما چون بدن مظهر اوست و مظهر کمالاتش بلیت محتاج

محتاج بود بصورت خویش خواهی شاه است و خواهی درویش
برزخ شهود نور و ظلمت و ران واحد از جهة واحده جمال و بدو
نهار مجمع نشوند اما خلق را در حضرت حق تعالی دید و حق را در مرایای
موجودات مشاهده تعالی کرد بیت آیت شهود عارفانه
از شاهد عارف یگانه برزخ عالم ازل و ابد غیر حق است
بمعنی حدوث مشتق است اگر بمقتضای لا یزال العبد یتقرب
الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی
یسمع به و بصره الذی یبصر به الحدیث مرض حدوث از
بنده زائل گردد و بحکم تخلقوا باخلاق الله تحقق شود برات معتق بود
و بصفات صحیح و سمع او در همه مسموعات و بصرش در جمیع مبصرات
نافذ شود بیت این دولت ار بیابد باری صحیح باشد
چون حق بود لباسش مردی فصیح باشد شعر نه از او شنود او بنور او بیند
هرچه بیند همه نکو بیند هم از او گیرد و از او شنود نه چو احول یکی دو بیند
برزخ سالک و بحکم تخلقوا باخلاق الله بصفات الهی متصف گردد
عبدی باشد بصفات سید و سیدی بصورت بنده بیت
سیدی در آیینه بنمود رو بنده و سید نشسته رو برو

برزخ واگر ملکی مملوک خود را در ملک مالک متصرف کند از مملوک
بحذف ملک در ملک تصرف نماید مملوک ملک گردد اما کار از
بیت بخلافت خلیفه داندش آری او را خلیفه خواندش
برزخ نظر با حدیث عالم ضرب … است در وحدت نظر در
کثرت صور عالم ضرب … است در کثرت تعالی واحد وحده لا شریک له
و اسماء صفات او متعدد و اسما بذات واحد و ذات ما باء منکثره
بیت در صفات و ذات او چون ما نگر لیک یک در هر یک پیدا نگر
برزخ اقدس روحی از فیض مقدس موجود شد در خارج روح با فتوح
محمدیست صلی الله علیه واله و بذات الهیه و بمرتبه قدیمه و از عین ثابته
محمد صلی الله علیه واله افراد عالم حاصل آمد اما افراد نشئه در وجود از ذات
احدیت مرتبه الهیه و حقیقت روحانیه محمد صلی الله علیه واله بود و بعد از
انبیا علیهم السلام مظهر اسمی است از اسماء کلی و جمیع کلیات در تحت اسم
جامع داخل و اسماء نوع است نه مظهران اسم بیت
الکمال مجموع عالم خوانش بلکه جان جمله عالم دانش و کمال ظهور
رب مربوب کامل تواند بود و مظهر ذات و مظهر کمالات او بود
حضرت سید عالم با اصالة مظهر و مظهر حقایق الهیه و کونیه است تمام و کل

و لول و لدی است بر اسم اعظم فافهم بیت اسم اعظم او بجا افروخته
شمع ما از نور او افروخته رو نمود در همه آئینه ها چشم غیر از غیرتش
بر دوخته برزخ اصحاب صوفیه و ارباب حکمت الهیه
هیولای کلیه را نفس رحمانی گفته اند و اصحاب موجودات علویه و سفلیه و کلیه
صور روحانیه و جسمانیه و مرایای متعدده لذا با شکال و تعین و وجود هیولی
و تمثال متفاوت بتنوع مرایا بیت آینه اگر یک به چشم در هزار
در همه لیک یک نماید انگار برزخ مجموع حروفات کتب خانه عالم
مفرا از بیان امتعانی کننده کاتب واحد و کاتبیت واحده در
کتابت فعل واحد و مکتوبات متعدده شعر کلی الذی شاهد
فعل واحد بمفرده لکن تحجب الاکنة بیت منعمن بس فعل یک
فاعل یک ما راست یعنی اگر تو راست نگر بردار حجاب تا نماند
بحجاب در باب نصیحتی گفتم یک برزخ
توحید فعلی مستور است باستار اسباب و مکشوف گردد الا بکشف
حجاب و اگر چه افعال فعال لما یرید در عالم متفرقه متنوعه مینماید اما
افعال او جل جلاله از تفرقه افعال مجرد و خالص است و آیه ملک علامت افعال
و آیه ملکوت دلالت صفات و آیه جبروت سمت ذات الهیه و الوهیت

مجموع صفات کمال ذات جامع الوهیت و تفصیل الوهیت با فعال و
افعال در ذات اکوان ظاهر و رب بصفات ربوبیت واسطه میان
ذات و فعل   برزخ   با جتماع دو اسم متقابله همی تواند شود با
نصیب از همین دارد اجتماع دو صفت متضاد برزخی است میان این و آن
بلکه اگر بعضی اسماء متقابله و غیر متقابله باسم جامع گردند حکم همین باید اسماء الهیه
اسماء الهیه غیر متناهیه بود هر اسمی او را مظهری در وجود علمی و عینی
باشد بیت   بحر اسماء را نهایت است نیست   صورت و معنیش
نهایت نیست   برزخ   مجموع اشیاء موجوده در خارج لدی حیثیت
وجود خارجی داخل اند در تحت اسم الظاهر و حق از حیثیت ظهور عین
الظاهر چنانکه از حیثیت بطون عین الباطن و اعیان ثابته باطن عین اسماء
و موجودات خارجیه مظاهر عین و هر فردی از افراد موجودات اسمی است
با معروضات مشخصه بیت   در همه آئینه اسم حق نگر   بلکه با اسما همی سکر
خوش بیا با ما درین دریا درآ   بحر ما هی بین و در ماهی نگر
برزخ   مطلق تام ذات مطلقه و مطلق من وجه صفات و مقید صرف
افعال مقیده با اسباب و ارباب حجاب   بیت   بگذر ز حجاب
تا نمانی بحجاب   اسباب چه شکی سبب و ارباب   برزخ   سالک

سالک به مرایات حق را بتفاصیل و جمل مطالعه نماید اول فصل جمل
جمل سیم فصل بعد از جمل چهارم بعد از کمال معرفت بجلالت و تفصیلات
ستر وحدانیت واحدیت پنجم فصل الوهیت و اکمال الکمل
دائم است از معرفت عارف در حجر اعیر تفصیل با رمیت جمع و
تفصیل همچنین دریاب   تا برانداز مراتب احجاب   برزخ
با صورت وجود ظاهر است و متعین است و مضاف و الف
صورت وجود باطن عام مطلق و عارف جامع بر صفحه صحایف ایشان
ظاهر را بمکتوب با دید باطن الف و نقطه با صورت ذات
ممکن و تمیز الف از باء بنقطه بود و حضرت امام علیه السلام فرمود انا
نقطه باء بسم الله و باطن ظاهر که وجود و نقطه تمیز عابد است از معبود
نزد بعضی از محققین الف اشارت است با صورت ذات و با صدرت
صفات و نقطه با افعال متفرقه متنوعه بیت   الف و با را
چنین بخوان   معنی نقطه بعد از این میدان   برزخ
خط دائر محیط ذات است و خط قسی محیط صفات است و
خط افقی محیط افعال را زیرا که حجاب افعال زایل شود در واقع و
حجاب صفات زایل نیست و اما حجاب ذات ثابت و لا یرتفع

به نسبت با جمیع اشیاء و هر و صدری از محبان ثمه مخصوص است به علوم از بین
حیوة و جمال شهود دوست بعضی جمال افعال در مرایا اشیاء بینند
و جمال صفات در افعال و فرمایند رأیت ربی فی احسن صورة جمالا
قال نبینا صلی الله علیه وآله و بعضی ذات بر اوست مشاهده کنند و
جمال صفات را در ذات مطالعه نمایند و گویند رأیت ربی
بربی کما قال سید المرسلین صلی الله علیه وآله بیت از همه مطلق است
حضرت حق که مقید شو چنان مطلق واتصال محب با محبوب
در محبت تو از بو و نزد محبان ما محبت حجاب است
بیت از دوئی بگذر در محبت تا نه از تو سوا تو دوئی بینی
و چون دوئی مرتفع شود مباینت زایل گردد و محبیت و محبوبیت
فانی و صدق تکلم پایه بزوال احبیت و حصول حسنیت بحکم یحبهم و یحبونه
هم محب شد و هم محبوب و هو الطالب والمطلوب و بهشت باقی است
با بقای محبت محبوبیت با محبان باقی ببقای محبوب برزخ
روح زنده هر بصر گشت بصره الهی بصر به جمال ذات الهی در
عالم جبروت مشاهده کند و دل در عالم ملکوت و ملاحظه عقل روی
جمال افعال بود در ملک و جمال افعال حسن است و بدن روح منفوخ است

منفوخ است در قالب تناسب و رؤیة صورت روحانیه الذ از
صورت محسوسه مبصره و تاثیر آن الذ بیت لذت نفس خوش بود لا
لذت روح لذتی دگر است برزخ انوار آثار رحمت یا جمله
نامه واسعه وسعت کل شیء در صفحه صحیفه هر فردی از افراد جمله ذرات و
هر ذره ای از ذرات کون واضح و لایح مینماید و از تلالؤ انوار شموس صفات
ربوبیه بدایع صنع حق باختلاف هیئات و تنوع و نعوت و ذات
مختلفه الوان و اشکال متعدده ظاهر و باهر است و ملک ظاهر است و
ملکوت باطن و هر موجودی را ملکیتی باطن و قال سبحانه و تعالی فسبحان الذی
بیده ملکوت کل شیء بیت تنت از ملک و جانت از ملکوت
عین خود را طلب کن از جبروت برزخ آیات حکمیه و لایات ملکوتیه
ربوبیه و آیات جبروتیه قدسیه الهیه این شد است که فرد خوانی
ظاهر و باطن همه دانی برزخ معرفت مراتب قرب اول
بطریق اجمال دوم تفصیل سیوم بعد از کمال معرفت مجمل و
مفصل سر وحدانیت و وحدت چهارم فصل الوحدت
بیت جمع و تفصیل چنین دریاب تا برانی مراتب اجسا
آیات محسوسه مبصره نتیجه فعل حق اند ولی مروج صنع صنعتی ساو دار بدن

مقصود است الوهیت است و اوصاف ربوبیت صفات فعلیه ذات
منعوته بالوهیت والحکم لله وحده لا اله الا هو   برزخ
برزخی که بعد از مفارقت نشأه دنیوی است غیر برزخی است که
میانه ارواح مجرده و اجسام است زیرا که مراتب تنزلات وجود
و عروج دوریه است و مرتبه که پیش از نشأه دنیاویه بود تنزلات است
و اورا اولیت است و نشأه که بعد از این باشد مرتبه عروج است
و آن اخرویت است و صوری که لاحق ارواح باشد در برزخی
دیگر بود و صور اعمال و نتیجه اعمال است   مصرع   این برزخی
مجردی برزخی مرکب   اگرچه هر دو روحانیه اند و جوهر نورانی
و غیر مادی و برزخ اول را غیب امکانی خوانند با امکان ظهور آنچه در
اوست بعد و ثانی را غیب محالی گویند با امتناع آنچه در ثانی است با

بیت   تن جان را خوش عیان گفتم   اینچنین برزخی میان گفتم
هرچه او گفت من همان گفتم   وآنچه گفت او که من چنان گفتم

برزخ   عرض برزخ است طالب جوهر است که مقوم او باشد
و جوهر برزخ است طالب عرض تا ظاهر شود بعرض و ارتباط میان هر دو
حاصل از غیر انفکاک و عالم منحصر در جوهر و عرض هر یک منقسم گردد

قسم یا موجود در عقل اند یا خارج یا گویند الجوهر موجود
لا فی موضوع والعرض موجود فی موضوع
یا حکیمان گویند الجوهر ماهیة اذا وجدت کانت
لا فی موضوع والعرض ماهیة اذا وجدت کانت
فی موضوع و عالم جوهر است و عرض هر آینه عالم طالب و مطلوب
یکدیگر باشند وهو الطالب والمطلوب   بیت

مطلوب خود است و طالب خود   چه جای جان بیگانه
جوهر چه بود عرض کدام است   غیری بود را چگونه یابد

برزخ انسان کامل مطلق است که ابدا ممتاز باشد از غیر حق و مجرد
از علت و علیت و مقصد و مقصود او ذات الهی و بطریق کشف و
عیان وجود عالم را وجود مفاض عام گفته اند خلق وجود مطلق داند و مقید
بی مطلق متواند بود بلکه مطلق بی قیدی نباشد اگرچه در تعقل متعقل نباشد
دائمه سبعه صفاتیه را در مرتبه احدیت عین ذات یابد و باین صفت
صفات را در خلق ظاهر بیند و بیان
کنت لسانه الذی یتکلم به فرماید لا موجود علی الحقیقة
مطلق الا هو محققانه تحقیق کان الله و لم یکن معه شیئ

عالم را مسبوق بعدم یا بر وقدم را سابق بعدم بیت مطلق است از
وجود هم ز عدم آنکه عارف شد ببین قدم برزخ
انسان صورت محسوسه مطهرهٔ آدم از عالم کون و فساد بود و انسان
صورت روحیه او علیه السلام از ملکوت تنش از ملک و جانش
از ملکوت عین او را طلب کن از جبروت متصف بصفات
کما قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله خلق آدم علی صورته
بیت حق جام جهان نما بمردم بنمود او را بصفات خود منزه وجود
برزخ معانی عوالم کلیه و حضرات خمسه را بیان خواهم کرد
بیت عارفانه بیا و خمش بشنو میگو دریاب وانگهی گرد
برزخ عالم ماخوذ از علامت انما سمی العالم عالما لانه
علم علی صانعه و در اصطلاح العالم سوی الله
و هر فردی از افراد عالم مظهر اسمی خاص است از اسماء الهیه و معلم است
و متعلم را تعلیم این اسم میکند عقل اول مشتمل است بر جمیع عالم
بطریق اجمال عالمیست کا شعر اسم الرحمن ز لوح او بخوان
الرحیم از نفس کلیه بدان و نفس کلیه مشتمل است بر مجموع جزئیات
بطریق تفصیل عالمیست کا شعر خمش بگوی یار بسم الرحیم هم

اسم عام در رحمت خاص ای سلیم و انسان کامل مجموعه مجموع کمالات وجود است
بیت اسم جامع ز حضرتش بجو مظهر اسم اعظمش میگو
بیت اسم اعظم ما ز او آموختیم شمع خود از عشق او افروختیم
برزخ و انسان کامل در مرتبه روح مطابق عقل اول است و در مرتبه
قلب مطابق نفس کلیه و هر وجودی از عالم علامت اسمی از اسماء الهیه
و مظهر اسمی است جامعه مشتمل بر جمیع اسماء و هر آینه هر فردی عالمی برزخ کا
مصرع همه اسما از او تعلیم آموخت کل شیء فیه معنی کل شیء
و اگرچه عالم غیر متناهی است از وجهی اما حضرات کلیه الهیه پنج اند اول
حضرت غیب مطلق و عالم آن حضرت عالم اعیان ثابته و در مقابله آن حضرت
حضرت شهادت مطلق و عالم او ملک و برزخ میان غیب و شهادت غیب
مضاف از وجهی با غیب مطلق دارد عالم او عالم جبروت و ملکوت است
یعنی عقول و نفوس مجرده و از وجهی که قریب عالم شهادت است عالم
او عالم مثال مطلق و عالم ارواح است و این عالم ارواح را صور مثالیه است
مناسب عالم شهادت و صور عقلیه مجرده مناسب غیب مطلق و
حضرت پنجم جامعه حضرات اربعه است و عالم آن حضرت عالم
انسان است جامع جمیع حضرات و عالم ملک مظهر ملکوت است و عالم

ملکوت مظهر عالم جبروت و عالم جبروت که عالم مجردات است مظهر عالم اعیان
ثابته و اعیان ثابته مظهر اسماء الهیه و حضرت واحدیت مظهر حضرت
احدیت اذا بلغ الکلام الی الله فامسکوه برزخ
بخار از کاره متراکم گردد بصورت سحاب نماید و چون حرارت کره اثیر
در او اثر کند قطرات مطر است بر رؤس جبلیات و دجات غبرات
بارد و چون حرارت کره اثیر در او اثر کند و بهیأت انهار در وادی جاری
بصورت واحدیت رو بخیافه و سیلاب نهد در اشجار و نباتات
بلکه گل و خار و شوک و شوس ریان و سیراب شوند و هر متعطش از آن آب
زلال نصیب الماء یابند جرم در هر ورقه از اوراق ورد گلاب
توان یافت مصرع گفتیم گلاب است و نه بینم گل ارب است
شعر در چمن هر گاه می چینیم شیشه پر گلاب می بینیم
آب در برگ گل شده پنهان گل بگیرد گلاب از بستان
قوله تعالی انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها و حقیقت
آب است که بصورت عام بدیده عوام مینماید اما اهل نظر بصر
کشف بصره الذی بصر به در حقیقت آب نظر کنند فرمایند
ما رایت شیئا الا و رایت الله فیه بیت قطره و موج هر دو که آیند

آیند عین ما را بعین ما یابند در چشمه این آب حیات عین
العین عالم جبروت است که جداول اعیان ثابته بر رسم صور حانیه
در سر بستان ملکوت روان گشته و تشنه کان باغات عالم
ملک را سیراب کرده و جان ذوق میگوید عالم همه سیراب زاین
آب حیوانند و جبروت غیب الغیوب و ملکوت غیب مضاف
و ملک شهادت مطلقه و انسان جامع مراتب عوالم ثلثه ع بحر است و
حباب و موج فافهم برزخ در اصطلاح اهل الله صوفیه
از منتهای مقام و استشراق بر مقام متعقب و میان هر دو مقام کائنست
باد و مقام را برزخ جامع گویند و نیست با خصوص مقام کمال برزخ
البرازخ و برزخ جامع وجوب و امکان بیت برزخ جامع است
سیدانم برزخ جامعش همی خوانم شعر من کل شیئ لبدر لطیفه
مستودع فی هذه المجموعة بیت از حدوث و قدم نصیب
او راست صورت و معنیش بهم دراست برزخ
اگر اهل خرق بر آنند که آینه در نماینده اثری دارد نعم مرات را در
منطبع اثری است اما از حیثیت ظهور منطبع نه در حقیقت او مرات
محوست و معدوم بل حقیقت نماینده نباشد بلکه جمله نماینده بود و ظهور

نسبت سبب یا منطبع از حیثیت انطباع صورت او در اینه بود از فراق مطلق
محقق که با انوار تجلیات ذاتیه برقیه مخصوص و منور کردد سر لی مع الله وقتی
وقت لا یسع فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل بذوق معلوم کرد از
بیت آنچنان وقتی اگر آید گرچه یک لحظه نمی پاید   در دمی از کمال
قدرت خویش علم عالم به بنده بنماید   برزخ   حکما اشارات
حسیه بحضرت الهیه منع میکنند اما اشارات عقلیه جایز میدانند
اما اصحاب صوفیه و ارباب الهیه برایات ملکیه و دلالات فعلیه
اشارات حسیه کما لله در برکات ملکوتیه و ظهور صفاتیه اشارات عقلیه
اما حضرت ذات الهیه را منزه و مقدس از اشارات حسیه و
عقلیه میدانند کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله
احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار
بیت عقل در معرفت شده حیران   وحده لا شریک له گویان
برزخ   انوار صفاتیه ربوبیه و آثار نعوت حمدیه در مرایای
ذرات موجودات واضح و لایح مینماید و کلام الله تعالی متصفات
بوصف قسم و جلال و کمال و جمال لم یزل و لا یزال و اول و ازل
مرتبه کبریا و جبروت و منازل غیب و ملکوت نزول اجلال فرمودهم

فرموده و از ملکوت اعلی بجز و زیور مرقوم و عبارت در عالم شهادت
ظاهر شده و معلوم است بعلم و معقولات بعقل و مدرک بفهوم بقدر استعداد
مدرک است ظهور قدیم در حادث   بیت   حادث است و قدیم
دریابش   سیک تر عظیم دریابش   برزخ   اینه عالم حجاب عالم است
و حجاب عالم عالم اگر اینست عالم زاهی شود عالم نماند و اینست عالم
عارض است و اینست حق ذاتی   بیت   عارضی بگذار و ذاتی آن دوست
گر بدانی این سخن رمزی نکوست   برزخ   وجوب ذاتی خاصه حضرت
الله تعالی است مدرک ممکن ادراک نکند بطریق ذوق و وجدان تحقیقی
ما او نباشد لا جرم ابدا عالم از ادراک واجب الوجود محجوب
بود و لو کان و ما قدروا الله حق قدره   بیت
عاقلان قرار کجا دانند   این سخن عارفان نکو خوانند
برزخ   آدم علیه السلام مشرف است بخلعت خلافت انی جاعل فی
الارض خلیفة و بتاج سلطنت اسجدوا لآدم و بعلو مرتبه و علم آدم الاسماء
کلها و تکریم اکرام و لقد کرمنا بنی ادم و حملناهم فی
البر و البحر و قال جل ذکره فی حقه خمرت طینة
آدم بیدی اربعین صباحا و این عبارتست از

صفات جمالیه و جلالیه و قال رسول الله صلی الله علیه و آله
ان الله خلق آدم علی صورته شعر عین انسان کامل
معروف بصفات خدا بود موصوف و آدم بصورت جسمیه
مقتضی عبودیت و ماتحت صورت روحیه مقتضی خلافت و ربوبیت
و این دو صورت معبر اند بصفات متقابله و معبر شدند فاعلیه و
قابلیه و فاعلیه متصرف در قابلیه و قال الله تعالی ید الله فوق
ایدیهم بیت این دست اگر بدست افتد همه عالم را
بشکست افتد برزخ هر واحدی از عالم کبیر روحانی و جسمانی
صورت حقیقت انسانیه است و حقیقت انسانیه بصورت الهیه و
نظر بصورت محسوسه بصورت انسانیه نزد اهل الله عالم انسان کبیر است
و انسان عالم صغیر اما نظر بمعنی انسان عالم کبیر است و قطب عالم
یعنی حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله خلیفه حق است از ازل و ابد او لا
یزال بحجب حقیقت در غیب اگر چه بصورت انسانی مرجو بود
در خارج مربوب کامل مجموع اسماء الهی است و مربی افراد
عالم نامتناهی از ربوبیت تامه او عارض است و عبودیت تامه
ذاتی بیت بنده عالم است حضرت او بنده حضرت خدا است او

برزخ انسان کامل جامع اعیان ثابته است بعین ثابته انسانیه
و جامع مجموع موجودات خارجیه بصورت انسانیه است و او را
احدیت جمع است و حصول اعیان از تفصیل عین ثابته او شعر
همه عالم بنور او پیدا او بنور خدا بود ظاهر ظاهر و باطن است تا دانی
حضرت اوست اول و آخر والسلام الحمد لله اولا و آخرا و صلی الله
علی رسوله بدوا و ختما

والسلام

وله طاب ثراه رساله قل هو الله احد

بسم الله الرحمن الرحیم

هو هو لا اله الا هو اول مخارج حروف مخرج هاست و آن از اصل حلق
بلکه ینبوع نفس و مخرج واو ظاهر شدن هو الاول والآخر
والظاهر والباطن و هو بکل شیء علیم و ما شاره
بهویت و واو عبارت از جهات سته بیت
عارفان چون دم از همه زنند های و هو را میان دو نیم زنند
هو بنزد غایب است و ها اشاره بحاضر بیت سر هو جو ز هو ها
رازها بجو دین هویت در همه اشیا بجو قل هو الله احد من

حیث ذاته الله الصمد من حیث استنادنا الیه لم یلد من حیث
هویته ولم یولد کذلک ولم یکن له کفوا احد کذلک و
قال الله تعالی ءاله مع الله استفهام است بمعنی نفی
ای لیس مع الله لانه احد الوهیت و وحدانیت خاص است
بالله تعالی وحده لا شریک له الله لا اله الا هو الذی بذاته
واحد احد وبصفاته فرد صمد لم یلد ولم یولد ولم یکن
له کفوا احد والوهیت جامع است و مشتمل بر ذات و قال تعالی
والهکم اله واحد قول لبید ع الا کل شیء ما خلا الله
باطل وقول محقق شعر لقد ظهرت فما لا یخفی علی احد
الا اکمه لا یعرف القمرا وقال الله تعالی لو کان فیهما الهة
الا الله لفسدتا از ادله وحدت شهود شواهد است بتفرد ذات
بالوهیت و عالم بمنزله مکتوبی است بکتابت فعلیه بانیه و معنی
مرقوم صفات و نعوت الهیه و مرجع جمیع مراتب کل ذات قدیمه
ع وکل الی ذاک الجمال یشیر قل هو الله احد بالذات
و واحد بالصفات شعر العین واحدة والحکم مختلف
و ذاک سر لاهل العلم ینکشف بیت جمله یک ذات است اما متصف

جمله بحروف و عبارت مختلف بیت زد جدا تا احد فرق است
این بار زمن بشنو لیکن الا میدار احد در ذات خود بیگانه
وله و جد بکثرت کرد و اظهار واحدیت الله تعالی از حیثیت اسماء
او از عالم و اسماء احدیت اطلاق بر حق واحد مقام جمع و وحدت
خوانند و ثانی مقام جمع الجمع و اکثر احدیت و واحدیت عین استعمال
فرمایند و در حضرت احدیت ذاتیه اسماء و صفت با و نگنجد
یکنز زه نو در دو نگنجد وحدت منبع نور است و کثرت منبع ظلمت
بیت عشق عاشق را بوحدت میکشد عقل عاقل را بکثرت
میبرد هر شیء از شواهد مجردیه بصره نتیجه خلق حق است و انموذج صنع
و صنعت او و در صفحه چهره هر اثری آثار قدرت و حکمت حق واضح
و لایح سیما بر هر شیء شاهد است بحق و ناطق است بصدق و الیه العاقبة
فاعل مختار است و قادر جبار و وحدت سه مرتبه دارد و در مرتبه
اولی عین احدیت است و در مرتبه ثانیه عینیه من وجه و غیره
من وجه و در مرتبه ثالثه متعدد می شود باعتبارات چنانکه گویند
الواحد نصف الاثنین و ثلث الثلثة و ربع الاربعة
والله واحد من حیث الالوهیة فلا اله الا هو

و نزد اصحاب صوفیه مرتبه احدیت عدم خطور وجوبست شرط آن
یکون معها شیء کما قال رسول الله صلی الله
علیه و آله کان الله و لم یکن معه شیء الله احد
الله الصمد ما لا جوف له یعنی گرد تراب امکان و غبار
اغیار حدوث گرد سراپرده کبریای او نمی گردد شعر سبحان ربك
رب العزة الصمد عما یرد عن الاوهام فی الخلد
هو الذی لم یکن کفوا له احد ذاتا و صفاتا و لم یولد
و لم یلد بیت بی نیاز است ذات او ز همه همه اشیا بکمترش
محتاج الصمد المحتاج الیه من الخواص و العوام و غیر آن
یحتاج الی الاحد فی بدء الخلق و الاتمام بیت
ما باو محتاج و او از ما و از اشیا غنی بی نیاز است از صفات این
ذات و از اسما غنی و صفات الهیه یا حقیقت است یا امتنانیه
یا سلبیه قل هو الله احد حقیقت لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
سلبیه فافرد بذاته بقوله احد و چگونه متصور باشد
در حد حقیقی را والد بود یا ولد و ولد شبیه والد و حقیقت قال تعالی
لیس کمثله شیء و از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که من

من زعم ان الله فی شیء او من شیء او علی شیء فقد اشرك
چگونه در شیء بود والله بکل شیء محیط یا از شیء باشد و هو
الاول بلا ابتداء باقی ثم بر شیء و هو خالق کل شیء
و الوهیت خاصه اله است تعالی و تقدس قال جل جلاله الکبریا
ردائی و العظمة ازاری فمن نازعنی فی واحد منهما اقذفه
فی النار اما ربوبیت دار کرم است و رحمت و انعام است و جمیع
مخلوقات برحمت ربوبیت مرحوم شدند و زلال ربوبیت از بحر
محیط الوهیت در مجاری وجود مربوبات ساری و جاری است و بقطرات
سحاب علم از نهر الحیوة ربوبیت ریان بیت رحمتش بجا
عطا فرمود این عطا حضرت خدا فرمود و ذخایر صفات و
خزاین نعوت و زواهر جواهر اسرار ربوبیت بر سرایر عالم و جمله
بنی آدم نثار کرد و آفتاب وجعلنا الشمس علیه دلیلا
در مرات سینه قمر امتنیرا نمود و فرمود انظروا الی آثار رحمة
غزل یار صاحب نظر است او در حاصل بحر و بر است آور
عارفانه در او درین دریا صدف پر گهر است او در است در بصر
شکر بسیار شکر از شکر است آور کرشمه آفتاب سحر است

ماه دور قمر بدست آور خبر از بی خبر چه جویی ای بی خبر با خبر بدست آور

این چنین خضر تو هرگز نشوی رو بجز فکر بدست آور

یار رندان نعمت الله شو منصب معتبر بدست آور

قال رسول الله صلی الله علیه واله ان من العلم کهیئة المکنون لا یعلمها الا العلماء بالله فاذا انطقوا به لم ینکره الا اهل العزة بالله وقوله تعالی وفوق کل ذی علم علیم چنانچه هر دو جهان از مرآت اعیان ثابته از فیض اقدس استعداد خاص یافته اند و نور بقدر قابلیت قابل بود بیت

اگر جامی به بزم آری زخم جامی بری پر می اگر پیمانه آری پر شود پیمانه پیماید

تجلیات صفات الهیه سبب ظهور اشیا است و تجلی ذاتیه موجب فنا موجودات ع چو آفتاب برآید ستاره ننماید لقوله تعالی و برزوا لله الواحد القهار قل هو الله احد و سوره اخلاص خالصه حضرت است جامع بیان احدیت و صفات ثبوتیه و اضافیه و سلبیه بود روایت است که کفار گفتند یا محمد انسب لنا ربک یعنی بگو رب تو جوهر است یا عرض ذو الوراثت یا ولد است یا شبیه یا شیئی از اشیا نازل شد قل هو الله احد الی آخر السورة

آداب خلوت

و این بیان تنزیه حق است از نسب بفتح نون و تنزیه از نسب حق تعالی و تقدس والسلام خیر ختام الحمد له اولا و آخرا والصلوة علی محمد و آله ظاهرا و باطنا

وله رحمة الله علیه بسم الله الرحمن الرحیم رساله آداب خلوت

یا اخی اعزک الله فی الدارین معلوم باد که خلوت از جمله مستحسنات متصوفه است و خلوت مجموعه ایست از چند گونه مخالفت نفس و ریاضات تالیف یافته از تقلیل طعام و قلت منام و صوم ایام و قلت کلام و ترک مخالطه انام و مداومت ذکر ملک علام و نفی خواطر و دوام مراقبت و سالک چون خواهد که بخلوت در آید اول غسل کند بر آورد و بعد از صلوة صبح بخلوت متوجه شود چون بر در خلوت رسد بگوید رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا و چون بر مصلی رود پای راست پیش نهد و بگوید اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتک و بعد از طلوع آفتاب دو رکعت نماز بگذارد بخشوع و خضوع از اخلاص و صدق و در حالت جلوس بر شبه تشهد نشیند و بعد از ادای فرائض و سنن بذکر مشغول شود و مشایخ از جمله اذکار ذکر لا اله الا الله اختیار کرده اند

عارفانه چو ذاکر آگاه شد خمش کند لا اله الا الله و باید هو اثبات ذات
میان هر دو زبان نگاه دارد و در طرف نفی جمله ممکنات را بنظر فنا
مطالعه کند و در طرف اثبات وجود قدیم بعین بقا مشاهده نماید
و صاحب خلوت باید جمیع اوقات را باین اوراد متوزع دارد تا اسرار
بر وی کشف گردد و گفته اند من لا ورد له فلا وارد له هر آینه چون
همت علیه سالک از زیغ التفات بزخارف دنیای دون مصروف گشت تا
ینابیع حکمت لدنی از دلش منفجر و بر زبانش روان شود کما قال رسول الله صلی
الله علیه و آله من اخلص لله اربعین صباحا جرت ینابیع
الحکمة من قلبه علی لسانه شعر چنین خلوتی مبارک باد
با چنین حضرتی مبارکباد بحق محمد و آله الامجاد والسلام

وله رحمه الله علیه رسالة فی الفقر

بسم الله الرحمن الرحیم

قال رسول الله صلی الله علیه و آله الشریعة
اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی والمعرفة
راس مالی والعقل دینی والحب اساسی والشوق
مرکبی والخوف رفیقی والعلم سلاحی والحلم صاحبی و
التوکل ردائی والقناعة کنزی والصدق منزلی والیقین
ماوائی والفقر فخری وبه افتخر علی سایر الاعمال وقال
صلی الله علیه و آله الفقر سواد الوجه فی الدارین و
قال ایضا الفقر ان یکون کفرا و علما درین باب بسیار
سخن گفته اند و موحدان نیز اشارت کرده اند و خلاصه این مجموعه اینست که
فقر حقیقی عبارت از عدم تملیک است پس هر وقتی فقر بمرتبه ادراک
تملیک نیز او را فقر حاصل شده باشد او را رسد که فخر بر کاینات کند
رسول صلی الله علیه و آله فخر فرموده است نه بفقر صوری چه در مکه و نواحی
آن بسیار کسان بوده که بحسب صورت فقیر بودند اما عدم تملیک نداشتند
و عدم تملیک را معنی اینست که فقیر را هیچ چیز نباشد و نیز بحسب ملک با خود
اضافت نکند تا غایتی که از خود فانی شود چنانچه فرموده الفقیر لا
یحتاج الی شیء و لا یحتاج الیه شیء و باین مقام وحدت صرف است چه
هر وقت که اضافت ساقط گشت وحدت ثابت شد که التوحید
اسقاط الاضافات و از اینجا فرموده اند اذا تم الفقر فهو
توحید الله اما آنچه فرموده اند الفقر سواد الوجه فی الدارین که تحقیق کنند
بحسب این مقام معنی دارد که مراد از سواد فنا سالک است در دارین

یعنی در دنیا و آخرت زیرا که سواد ظلمت چنانکه در اصل است بمعنی عدم و فنا آمده
کقوله تعالی الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور
والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات
پس معنی فقر حقیقی باشد و فقر حقیقی ثابت نشود الا بفنا از ملک
در دارین و انهم عدم تملیک است و اسقاط اضافات و آنچه اضافه او است
بر او از وجود خود و توابع از اسقاط کرده باشد و او را هیچ تملیک نماند
نیست فقیر باشد و مرتبه فقر او را حاصل شده باشد سعید روی در دنیا
و آخرت شود و قوله تعالی وجیها فی الدنیا والاخرة ومن
المقربین و هر که بصفات مذکوره نرسیده و معنی فقر کم باشد سیاه
روی دنیا و آخرت خواهد بود قوله تعالی واما الذین اسودت وجوههم
اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
و اما آنچه فرموده کاد الفقر ان یکون کفرا یعنی حقیقت معنی فقر
نزدیک باشد بکفر چه نهایت فقر حقیقی از عدم تملیک و اسقاط اضافات
باشد پس چون نماند الا وجود صرف و ذات واحد بی وجودی است
و این معنی اقتضای این میکند که شخص گوید سبحانی ما اعظم شانی و دیگر لیس فی جبتی
سوی الله و دیگر انا الحق معلوم است که در شریعت بحسب ظاهر کفر است

اگرچه بحسب جامعیت طریقت و حقیقت حق است اما گوییم نسخه بیاد هم
اذا جاوز الشی حده انعکس ضده تا بدین جمله سخنم سر است بیت
ره نورد بیان فقر تند است ترسم از دست عنان کشد
العاقل یکفیه الاشاره چون نهایت فقر موجب فنا در الوهیت
و بقا در ربوبیت موجب کفر باشد لکن اگر سالک صاحب
کمال باشد برفع وجود غیر و عدم تملیک مجازی موجب فنا در
الوهیت و بقا در ربوبیت گردد و بسبب بقا در استغناء و انفراد
تغیر کرده و له مقام توحید صرف و وحدت محض باشد و ذلک
المراد من الفقر باتفاق اهل الله

والله اعلم

و له رحمة الله علیه رساله   بسم الله الرحمن الرحیم   شرح سؤال کمیل قدس سره

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی خیر خلقه محمد و آله
اجمعین روایت است که کمیل بن زیاد قدس سره سؤال کرد از حضرت
امیر المؤمنین و امام المسلمین علیه الصلوة والسلام ما الحقیقة
امام فرمود ما لك والحقیقة فقال کمیل اولست صاحب سرک

قال علیه السلام بلی ولکن یترشح علیک ما یطفح منی فقال کمیل
او مثلک یخیب سائلا فقال الامام علیه السلام
کشف سبحات الجلال من غیر اشارة فقال زدنی
بیانا فقال علیه السلام محو الموهوم مع صحو
المعلوم فقال زدنی بیانا فقال علیه السلام
هتک الستر لغلبة السر فقال زدنی بیانا فقال
علیه السلام جذب الاحدیة بصفة التوحید فقال زدنی
بیانا قال علیه السلام نور اشرق من صبح الازل
فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره قال زدنی
بیانا قال علیه السلام اطفئ السراج فقد طلع الصبح
بیت سؤال و جوابی چو آب حیات شنو از موحد ز
ذات و صفات حقیقت در نهمی وجود است در حب
در تغیر او چگونه باشد و نواصی بصر فیه و اپاب الهیه حقیقة
الحقایق ذات حق است که جامع جمیع حقایق است در حضرت جمع
در وجود موجود اند بیت در آنحضرت اگر باید مجالی بیابد از حقیقت
خمش کمالی و حقیقت محمد صلی الله علیه وآله ذات است با تعین اول

التی هی اسم اعظم فافهم و حقیقت اسماء الهیه حقیقة الحقایق ذات
حق است که جامع جمیع حقایق است در حضرت جمع در وجود موجود اند
بیت در آنحضرت اگر باید مجالی بیابد از حقیقت خمش کمالی
تعینات در نسب ذاتیه اند و تعینات ذات و صفات و تمیز اسماء
بعضی از بعض به تعینات اسمائیه و حق الیقین شهود حق است حقیقة در مقام
عین جمع احدیت و کمیل رضی الله عنه صاحب سر بود و طالب مقام
و این مقام فنا است در ذات احدیت و مقتضای حال سؤال بود از
حقیقت امام فرمود ما لک والحقیقة یعنی بیت هر چند تو
صاحب دلی از خدمت ما   اما تو کجا و این حقیقت ز کجا کمیل چون
بشنید باز مستدعی گفت اولست صاحب سرک یعنی من صاحب
همقام نیستم با آنکه اطلاع دارم بر سر تو بیت سر تو هر کسی نداند راز
لطف تو مرا محرم اسرار تو کرد و سر معنی است در ظهور لطف حکمت رحمت
بر شاعر لطف نیه و برقوه نظر بر فکر بر تکیه این نصیب من صاحب دل کی
که در مقام روح بود و در حالت ترقی روح بمقام توحید شد تا لطافت
و نورانیت و غایت تجرد از مقام نفس   بیت سر دلبر را دی
کرد محرم راز این دل که هر جوهری است نورانی مجرد از نظر

دو واسطه میان روح و نفس و این جوهر انسانیت تحقق میشود و حکما این جوهر را
نفس ناطقه میخوانند بیت اگر روشن شود آئینهٔ دل شود کامل ترا این آئینه
و تحقق نفس ناطقه را اگر معرفت الهیه بطریق اجمال دارد روح میخوانند و بطریق
عقل او میدانند و اگر عارف است بمعرفت تفصیلیه دل میگویند و مطمئنه نفس
کیه و کمیل قدس سره از مقام نفس تزکیه کرده در سر ولایت سلطان اولیا
اطلاع یافته بود بیت ذره از آفتاب یافته از محیط از رگ آبی یافته
مستعدانه رسانیده میگفت اولست صاحب سرک قال
علیه السلام بلی ولکن یترشح علیک ما یطفح منی بتصدیق امام
کمیل مستعد این مقام بود اما غیر وصل بیت مستعدی مستعد میخواهد
غیر وصل نیز اهل میدانست و این کلام ولیست و امام علیه السلام در
مقام تمکین و تلوین بود و کمیل در مقام دل و امام در مقام استقامت در ذات
ولایت و المقام البقاء بعد از فنا است در عین جمع بلکه مستغرق بود در
احدیت در مقام فناء و فنا موجود بوجود موهوب حقیقی و منور بنور
احدی و نور جمع باقی است و کمیل در مقام ... و آن نور بر کاشف و مطهر
نه نورش هره د سر کمیل از اهل اسرار امام بود گفت ما لی و مثلک یا خیب
سائلا بیت من بپای نقیم تو سر و در کرسی محروم کم ترا گر از

از در که کرمان فقال علیه السلام کشف سبحات الجلال
من غیر اشارة و حجاب حجاب تبت سایر است و جلال
احتجاب حق است از بصایر و ابصار کما قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ان الله احتجب عن العقول کما
احتجب عن الابصار و قال تعالی لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار اما جمال تجلی حق است
بوجه حق و جمال مطلق را جلال است در مجموع مرایای اعیان و گفته اند شعر
جمالک فی کل الحقایق سائر ولیس له الا جلالک ساتر
و جمال را جلال احتجاب اوست بتعینات اکوان و هر جمالی جلالی دارد
و هر جمالی جلالی بیت بکمال است این جمال و جلال نظری کن به بین
بعین کمال و سائل صاحب سر بود و این مقام تجلیات صفات است
و جلال احتجاب بالا صفات و جمال نور وجه است از غیر حجاب و وجه
ذات موجود است با جمیع لوازم و سبحات انوار و انوار تجلیات صفات
حجب وجه و این انوار را سبحات جلال میگویند هم چنانکه انوار تجلی ذات را
سبحات جمال خوانند و غیر اشارت است به نهایت سیر و علیه و در وجه از کمیل
اشارات مشعر با ثنینیت و عبارت از مقام فنا در محض است و حقیقت

طلوع وجه باقی است بکشف حجب و امام علیه السلام کمیل را درین فرمود نهایت
مقام فنا از صفات بکشف ذات در حق سالک در مقام تلوین بود و این
قدر دلالت میکند بر وحدت بالتزام میگفت زدنی بیانا فقال
علیه السلام محو الموهوم مع صحو المعلوم محو حقیقی فنا کثرت است
در وحدت بیت در نظر غیر عین آب نباید محو شد قطره در حباب بر
محو ارباب ظاهر رفع اوصاف خالق خصال ذمیمه و اثبات اتصاف ان
یعنی اقامت احکام عبادات و اکتساب اخلاق حمیده اما محو ارباب اسرار ازاحت
علل و آفات و اثبات مواصلات و این محو و اثبات رفع اوصاف بنده
بود بتجلیات صفات و افعال و اخلاق حق بیت بصفاتش اگر شوی
موصوف بنده عارف و هم معروف و در حقیقت وجود ملوی است
موهوم و وجود حقیقی حق الباقی فی الازال والفانی فان لم یزل و در عبارات
مع صحو المعلوم ایهام است بآنکه دلالت التزامیه در این بسلطنت قوه عقل بود
و اعتبار عقل کثرت صفات است مانع عروج است که غیر از حق است بیت
گر تو حق را بعقل میدانی بحقیقت بران که نادانی کشف حقیقت بنور
محبت محبوبیت تواند بود نه بضیاء عقل بیت حقیقت را بنور او
توان یافت نه دیوانه‌ها الحیان یافت العشق جنون

آنگهی اگر آفتاب محبت ذاتی از غمام کثرت اعتباریه طالع شود کواکب
خیالیه عقلیه مرتفع گردد و بنور عشق حقیقی عاشق روشن ضمیر بادلی منور بمقام
اخلاص رسد و کلام امام است کمال الاخلاص نفی الصفات
عنه بیت عقل و اسم از میانه چه بریخوات عشق او
جنس خویش در راست و چون عشق در ظهور سلطنت عشق احتیاج
ندارد و سعی سالک منوط نیست سائر را متکفل شود و طلب یا دلی
وضوح کو فعال الدماء علیه السلام هتک الستر لغلبة السر
ستر عبارتست از هر چه ترا محجوب گرداند بنده را از حق بیت
هر چه ترا محجوب گرداند تو را ستر خوانندش و اهل دل ما و ستایر صور
اگر نیست مظاهر اسما و الهیه اند ستر تجلیت للاکوان خلف ستورها
فنمت بما ضمت علیه الستائر ستور مختص است بهیاکل بشریه
انسانیه رابطه است میان غیب و شهادت و هو الحق و الخلق
بیت ستر است و ستایر ستور است بردار حجاب اگر چه نور است
حق است عالم حق است لا یعرفه الا هو بیت عالم حق است
تا دانی عالم او جز او نمیخواند و سر علم حقیقی است رعالم بان عالم است
و سر حقیقت فناکه حقیقت حق درین بیت سر حق در هر تابنده

کی کند فهم سر حق جلی وسر تجلیات شهود حقیقی هر یکی در هر یکی بیت
آن یکی در هر یکی پیدا نگر یکزمان در چشم مست ما نگر وسر قدر آنکه حق
ذات است از هر عینی در ازل بیت هر چه در علم او است لم یزل باشد
هر چه خواهد چنین چنان باشد وسر ربوبیت توقف ربوبیت است
بر مربوب وسر سر امر ربوبیت ظهور رب است بصور اعیان وسر آثار
آثار اسماء الهیه اند بدیهه از بواطن اکوان بیت در همه آئینه ما که ظهور
مینماید در نظر ما راچه نور دو در هر اسرار است دیده هر پستی و بستی وا اسرار
منادی تو ضعیف و قوی می باشد و تا سر ضعیف بود عقل رستو لیس فی الدار
و سالک اگر چه عارف باشد و غیر محب صاحب حقیقت نتواند بود
اما اگر از محبت الهی سر او قوت یابد و نور عشق در نور آفتاب سر او
منطمس شود بقوت جذبه ذاتی و محبت محبوبیه بقدر استعداد او عارف
حقیقت شود و چون از غلبه سر حصول حقیقت علم نیست سایرین زیاده بیان
نمی خواهد فقال علیه السلام جذبه الاحدیه بصفة التوحید
بیت قول سلطان اولیا دریاب سخن اینچنین بیاد دریاب یعنی نهایت
در غلبه سر قوة جذب ذات است در حضرت احدیت بیت
اعتبار کثرت آنجا نیست بلکه حکم وحدت آنجا نیست نیز بیت

بیت اسم و صفت اضافت آنجا نبود گفتم آنجا اگر چه اینجا نبود
و جذب تقرب عبد است بحضرت حق بمقتضای عنایت الهیه و مهیا
گردانیدن مجموع ما یحتاج بنده در طی منازل و قطع مراحل بیت
بی کلفت و سعی بنده حضرت او انعام تمام یابد از حضرت او
واحدیت اعتبار ذات است باسقاط جمیع توحید احدیت جمع و فرق است
و این توحید حق است ذاته بذاته و صورت این توحید شهد الله
انه لا اله الا هو و امام بصفت التوحید فرموده و شعر است
بکثرت اعتباریه در حضرت واحدیت و کمیل عارف بود مقام وحدت
و فناء در ذات واحدیت است و صاحب این مقام راجع شود و ولایت از
مقام جمع تفصیلی و از وحدت بکثرت کمالی و تام نبود تا بمقام صحو
بعد از سکر نرسد او را مقام استقامت حاصل نگردد و تا بمقام شرف
نشود بتحقیق حقیقت راه نداند هر آینه سائل طلب ازدیاد وضوح کرد که
و امام علیه السلام میفرماید نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی
هیاکل التوحید آثاره یعنی ظهور نور احدی که نور حقیقی محمدی است
و مشرق است از ازل آزال و لایح است بر مظاهر صفات حق
یعنی اعیان موجودات که صور اسماء الهیه اند در مقام توحید

ظهور ذات است در بسط در صفات و شهود وحدت در صورت
کثرت و حضور جمع در عین تفصیل و حضور تفصیل در عین جمع و تحقیق
ظهور حق است در صور اسمائیه و محقق محجوب نباشد تجلی از خلق و
تجلی از حق بیت خلق و حق را بهم گر گرد شمس را بیند و قمر گرد
و چون تحول احوال حالی کمین را زیاد گردانید و بکر غلبه کرده است نظر بر حق
و دق می گفت زدنی بیانا فقال علیه السلام اطفئ
السراج فقد طلع الصبح یعنی که در مقام بیان علم و فروغ آن چراغ
بی فروغ عقل ظاهر شد پرتو نور تابش حق و نور عقل به نسبت با نور
حق بیت ذره و آفتاب لیک کمتر ذره چه بود پیدا از آن که در
قال تعالی و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا چه آفتاب بر آید ستارگان ننماید که ام ذره در آسمان در
حساب آید بیت این رساله را که راستی از امام سیدی محسن نوشته والسلام
والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا والسلام خیر ختام
تمام شد بدست کاتب میرزا احمد
نعمة اللهی ۱۳۳۲

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
به کتابخانه مجلس شورای ملی